

سیره و زمانه امام کاظم (ع)

آنچه در پی می‌آید، مصاحبه دبیرخانه همایش سیره و زمانه امام کاظم (ع) با دبیر محترم علمی همایش، جناب حجت الاسلام والمسلمین محمدهادی یوسفی غروی است ایشان درباره ضرورت انجام دادن کار، وضعیت عصر آن حضرت، حاکمان و چگونگی تعامل آنان با امام، مطالبی را ایراد کردند.

سؤال: لطفاً به وضعیت عصر امام کاظم (ع) اشاره داشته باشید و دلیل پرداختن به سیره و زمانه حضرت را تبیین نمایید؟

جواب: از حسن نظر دوستان به بنده در این موضوع تشکر می‌کنم. به طور کلی، حُسن و ضرورت شناسایی و شناساندن ائمه اطهار (علیهم السلام) امر مسلمی است؛ مخصوصاً در کشوری مانند ایران که مبلغ تشیع در این زمان است، طبعاً انتظار بیش‌تری می‌رود؛ به ویژه از حوزه مرکزی علمی شیعه در قم مقدس، انتظار می‌رود که زندگانی یکایک ائمه (علیهم السلام) را بازکاوی و بازشناسی نمایند و آثار مناسبی به جامعه علمی عرضه کنند.

درباره امام کاظم (ع) باید توجه داشت که پس از سقوط بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس، دولت عباسی پس از تثبیت جایگاه خود، به مقابله با علویان پرداخت و از همان زمان سرکوب شیعیان آغاز شد. دوران موسی بن جعفر (علیهما السلام) با حکومت چهار خلیفه عباسی به نام‌های منصور، مهدی، هادی و هارون هم‌زمان بود که هر کدام مشکلاتی برای امام به وجود آوردند و سرانجام در دوران هارون

ص: ۳۴

حضرت را بیش از چهار سال زندانی کردند. این‌ها زمینه بررسی داشت؛ لذا انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه قم با توجه به حرم‌های پر برکت حضرت امام رضا (ع) و حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) در ایران، پرداختن به این موضوع را بسیار ضروری و مهم می‌دانست؛ لذا فراخوانی برای این موضوع کردند و بیش از هفتاد مقاله در این زمینه فرستاده شد.

سؤال: عصر امام کاظم (ع) از جهت گرایش‌های فقهی و فرقه‌ها و اندیشه‌های مختلف آن روز جهان اسلام، چه وضعیتی داشت و امام در مواجهه با این‌ها چه اقداماتی انجام دادند؟

جواب: اگرچه مسأله فرق و مذاهب به آن دوران اختصاص ندارد و از پیش شروع شده بود، عصر امام کاظم (ع) یکی از دوران‌های نسبتاً حساس بود و فرقه‌های متعددی سر برآوردند فرقی که در دوران خودشان مؤثر بودند.

هرچند برخی از آن‌ها امروزه وجود ندارند، در دوران امام کاظم (ع) تأثیرگذار بودند؛ به طوری که بسیاری از شیعیان را در حیرت فرو بردند؛ لذا تحیری را که به دوران پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) و شروع امامت امام زمان (عج) نسبت می‌دهند، به آن دوران اختصاص ندارد. تحیر در دوران نسبتاً طولانی امام صادق (ع) نیز وجود داشت و آن حضرت مانع می‌شدند که این فرقه‌ها پروبال بگیرند و شعاع علمی و شخصیتی ایشان مانع گسترده‌گی آن‌ها بود. پس از امام صادق (ع) کسانی که اموالی از حضرت در دستشان بود، منشأ شبهاتی درباره امام کاظم (ع) شدند. ریشه واقفیه را باید به نوعی از همان عصر امام کاظم (ع) بدانیم. در سرفصل‌های فراخوان مقالات نیز به این موضوع توجه شده است.

سؤال: یکی از نکات مهم درباره امام کاظم (ع) تاریخ ولادت ایشان است. با توجه به این که شیعیان به این مسأله اهمیت می‌دهند و با توجه به این که جناب عالی نظر

ص: ۳۵

خاص غیرمشهوری درباره زمان تولد و شهادت آن حضرت دارید، نظرتان را در این باره بیان فرمایید؟

جواب: بهتر است از لحاظ تاریخی این مسأله را بررسی کنم. از زمان رسمیت یافتن مذهب تشیع، قرار بر این شد که هیچ یادبود حزنی در ماه شعبان گرفته نشود و در عوض محرم و صفر را به عزا اختصاص می‌دادند. مخصوصاً بر اساس سنتی که تشیع در پیش گرفت که محافل، مجالس، مساجد و حسینیه‌ها سیاه‌پوش می‌شد. لذا غیر از عاشورا، ۲۵ محرم را سالروز شهادت امام زین‌العابدین (ع)، هفتم صفر را به عنوان شهادت امام حسن مجتبی (ع)، سوم صفر را به عنوان سالروز شهادت زیدبن علی، هفدهم صفر را به عنوان شهادت امام رضا (ع) و بیست‌وهشتم صفر را به عنوان رحلت پیغمبر اکرم (ص) می‌دانند. البته در ایران، چون تشیع رسمیت یافته بود و تعطیلات رسمی‌اش جنبه دولتی داشت، لذا با مشورتی که با علمای وقت صورت گرفت، شهادت امام حسن (ع) و امام رضا (ع) و رحلت پیغمبر گرامی اسلام را که در هفتم، هفدهم، و بیست‌وهشتم صفر بود، ترجیحاً با هم قرار دادند. چون اقوال دیگری هم درباره این وقایع وجود داشت، آخر صفر را مانند دهه اول محرم قرار دادند تا شور عاشورایی برای خاتمه بخشیدن به این دو ماه پیدا کند. این وضعیت تنها در ایران حاکم شد و در بین شیعیان خارج از کشور، به همان کیفیت که عرض کردیم شهرت یافت. زمانی که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی برای تأسیس حوزه علمیه قم به ایران آمدند، به رسم حوزه‌های کربلا و نجف، هفتم صفر را به عنوان روز شهادت امام حسن مجتبی (ع) گرامی می‌داشتند که اکنون مراجع و علما به تبعیت از ایشان، این روز را گرامی می‌دارند و هیچ صحبتی از میلاد امام کاظم (ع) بر مبنایی که قبلاً اشاره شد، نبوده است؛ حتی پیش از سال ۴۲ که علما در برابر دولت به رهبری امام خمینی (قدس سره) ایستادند، در تقویم‌ها هیچ ذکری از میلاد آن بزرگوار وجود نداشت. از دوران صفوی و قاجاری نیز عمدتاً قرار و مبنایی برای ولادت و

ص: ۳۶

شهادت هر معصوم وجود نداشت، بلکه تنها برای پیغمبر اکرم (ص)، حضرت زهرا (علیها السلام)، امیرمومنان (ع) و امام حسن (ع) مراسم در ماه صفر گرفته می‌شد. برای امام حسین (ع) هم که مشخص بود و غیر از بزرگداشت برای امام صادق (ع)، امام رضا (ع) و نیمه شعبان برای امام زمان (عج)، به مناسبت‌های دیگر توجهی نمی‌شد. البته برخی از نویسندگان هفتم صفر را میلاد امام کاظم (ع) دانسته‌اند و من در جلد هفتم کتاب موسوعه التاریخ الاسلامی که به زندگی امام کاظم (ع) پرداخته، به روش تاریخی، میلاد هر معصومی را در زمان معصوم قبل بحث کرده‌ام، فقط سال ولادت آن حضرت را که در اصول کافی ۱۲۸ هجری ذکر شده، آورده‌ام و به ماه و روز آن اشاره نکرده‌ام؛ چون تاریخ هفتم صفر مشکلاتی دارد و حالتی دوگانه بین تشیع داخل ایران و خارج ایجاد می‌کند؛ زیرا در رسانه‌های عمومی مخصوصاً تلویزیون که به صورت ماهواره‌ای در همه جا قابل دریافت است، ایران را نشان می‌دهند که این روز را ولادت امام کاظم (ع) می‌دانند و هیچ حرفی از شهادت امام حسن مجتبی (ع) نمی‌زنند؛ در صورتی که شیعیان خارج از کشور، این روز را شهادت امام حسن مجتبی (ع) می‌دانند و این حالت دوگانگی ایجاد کرده است.

همه آن‌هایی که ولادت را در این تاریخ ذکر کرده‌اند، در روستای ابواء در میانه راه مدینه می‌دانند؛ حال سؤال این است که اگر امام صادق (ع) می‌خواستند با اهل بیتشان از مدینه به ابواء بروند، باید در ابواء باغ و منزلی داشته باشند نه این‌که به عنوان منزل مسافرتی پیاده شده باشند. راوی، منهال قصاب است که محاسن برقی و بصائرالدرجات به او اشاره کرده‌اند. او می‌گوید: «سر سفره در خدمت حضرت بودیم که بشارت تولد امام کاظم (ع) را به آن حضرت دادند و حاضران هم به امام تبریک گفتند.» اما احتمال این‌که حضرت پس از حج تا ماه صفر مانده باشند، برخلاف سنت ائمه (علیهم السلام) است که از جدشان پیغمبر (ص) گرفتند که بعد از حج، بلافاصله حرکت می‌کردند و برمی‌گشتند. فقها نیز بر اساس این مسأله، هم

ص: ۳۷

استحباب و استعجال در خروج از مکه و هم کراهت بقا در مکه را ذکر کرده‌اند و بعید است که امام بر خلاف استحباب عمل کرده باشند. از طرف دیگر، وقتی بانویی نزدیک به حمل همراهشان باشد، این موجب می‌شود که هر چه زودتر به موطنشان برگردند نه این‌که از ماه ذی‌الحجه تا ماه صفر بمانند.

تاریخ‌های هفتم صفر و هیجدهم ذی‌الحجه، از مرجحاتی است که بیش‌تر به آن توجه می‌شود تا مرجحات خبری روی درایات خاص. در این زمینه‌ها، به مرجحات درایتی خاص نمی‌توانیم عمل کنیم که در مسائل فقهی مورد توجه فقهاست؛ زیرا اصلاً نباید دنبال چنین روایاتی باشیم که اصول درائی به صورت کامل در آن رعایت نشده است. این منطق درستی نیست. درست این است که در منقولات تاریخی باید ملاکات عرفی رعایت گردد و به سراغ مرجحات درائی خشک نرویم. کسانی که در این زمینه ترجیح داده‌اند، ترجیحشان روی آن ملاکات بوده است. مسائل ماه ذی‌الحجه در کتاب دلائل‌الامامه طبری امامی است و روایتش در محاسن برقی و بصائرالدرجات صفار قمی وجود دارد.

ص: ۳۹

امام کاظم (ع) (فصل چهاردهم کتاب انسان ۲۵۰ ساله)

سیدعلی حسینی خامنه‌ای ۱

این مقطع سی و پنج ساله - از صد و چهل و هشت تا صد و هشتاد و سه هجری - یعنی دوران امامت حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر (علیهما السلام) یکی از مهم‌ترین مقاطع زندگانی ائمه است.

دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی‌عباس - منصور و هارون - و دو تن از جبارترین آن‌ها - مهدی و هادی - در آن حکومت می‌کردند. بسی از قیام‌ها و شورش‌ها و شورش‌گرها در خراسان، در افریقیه، در جزیره موصل، در دیلمان و

جرجان، در شام، در نصیبین، در مصر، در آذربایجان و ارمنستان و در اقطاری دیگر، سرکوب و منقاد ۲ گردیده و در ناحیه شرق و غرب و شمال قلمرو وسیع اسلامی، فتوحات تازه و غنایم و اموال وافر، بر قدرت و استحکام تخت عباسیان افزوده بود.

جریان‌های فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیده و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات، انباشته و حرب‌های در دست قدرت‌مندان، و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را برای علم‌داران

صحنه

ص: ۴۰

معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود.

شعر و هنر، فقه و حدیث و حتی زهد و ورع، در خدمت ارباب قدرت درآمده و مکمل ابزار زر و زور آنان گشته بود. در این دوران، دیگر نه مانند اواخر دوران بنی‌امیه و نه هم‌چون ده ساله اول دوران بنی‌عباس و نه شبیه دوران پس از مرگ هارون که در هر یک، حکومت مسلط وقت، به نحوی تهدید می‌شد؛ تهدیدی جدی دستگاه خلافت را نمی‌لرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل‌بیت غافل نمی‌ساخت.

در این دوران، تنها چیزی که می‌توانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد، تلاش خستگی‌ناپذیر و جهاد خطیر آن بزرگواران بود و توسل به شیوه الهی تقیه. بدین ترتیب است که عظمت حیرت‌آور و دهشت‌انگیز جهاد حضرت موسی بن جعفر (علیهما‌السلام) آشکار می‌گردد.

باید عرض کنم که کاوش‌گران تاریخ اسلام، آن‌گاه که به فحص ۳ و شرح زندگی امام موسی بن جعفر (علیهما‌السلام) پرداخته‌اند، سهم شایسته‌ای از توجه و تفتن ۴ را که باید به حادثه عظیم و بی‌نظیر «حبس طویل‌المدت» این امام همام ۵ اختصاص می‌یافت، بدان اختصاص نداده و در نتیجه از جهاد خطیر آن بزرگوار غافل مانده‌اند.

در زندگی‌نامه آن امام عالی‌مقام، سخن از حوادث گوناگون و بی‌ارتباط با یک‌دیگر و تأکید بر مقام علمی و معنوی و قدسی آن سلاله پیامبر (ص) و نقل قضایای خاندان و اصحاب و شاگردان و مباحثات علمی و کلامی و امثال آن، بدون توجه به خط جهاد مستمری که همه عمر سی و پنج ساله امامت آن

۲. (قود) مطیع، فرمان‌بردار

۳. (ف ح ص) کاوش و جست‌جو کردن

۴. (ف ط ن) با هوشیاری مطلبی را فهمیدن.

۵. (م م ه) بزرگ و دلیر و بخشنده.

بزرگوار را فراگرفته بوده است ناقص و ناتمام می‌ماند. تشریح و تبیین این خط است که همه اجزای این زندگی پر فیض را به یک‌دیگر مرتبط می‌سازد و تصویری واضح و متکامل و جهت‌دار که در آن هر پدیده‌ای و هر حادثه‌ای و هر حرکتی، دارای معنایی است، ارائه می‌کند.

چرا حضرت امام صادق (ع) به مفضل می‌فرماید: امر اطاعت این جوانک را فقط به اشخاص مورد وثوق بگو؟ و به عبدالرحمان بن حجاج به جای تصریح، به کنایه می‌گوید: زره بر تن او راست آمده است؟ و به یاران نزدیک چون صفوان جمال او را به علامت و نشانه معرفی می‌کند؟ و چرا بالأخره در وصیت‌نامه خود، نام فرزندش را به عنوان وصی پس از نام چهار تن دیگر می‌آورد که نخستین آنان منصور عباسی و سپس حاکم مدینه و سپس نام دو زن است؛ چنان‌که پس از ارتحال آن حضرت، جمعی از بزرگان شیعه نمی‌دانند جانشین آن بزرگوار، همین جوان بیست ساله است؟ چرا در گفت‌وگو با هارون که به او خطاب می‌کند: «خلیفتان یحییء الیهما الخراج»^۶ زبان به سخن نرم و انکارآمیز می‌گشاید؛ اما ابتدا در خطاب به مرد زاهد نافذالکلمه‌ای به نام حسن بن عبدالله سخن را به معرفت امام می‌کشاند و آنگاه خود را امام مفترض‌الطاعه، یعنی صاحب مقامی که آن روز خلیفه عباسی در آن متمکن بود، معرفی می‌کند؟

چرا به علی بن یقظین که صاحب منصب بلندپایه دستگاه هارون و از شیفتگان امام است، عملی تقیه آمیز را فرمان می‌دهد؛ اما صفوان جمال را بر خدمت همان دستگاه شمامت می‌کند و او را به قطع رابطه با خلیفه فرامی‌خواند؟ چگونه و با چه وسیله‌ای آن همه پیوند و رابطه در قلمرو گستره اسلام، میان دوستان و یاران خود پدید می‌آورد و شبکه‌ای که تا جین گسترده است می‌سازد؟

چرا منصور و مهدی و هارون و هادی، هر کدام در برهه‌ای از دوران خود،

کمر به قتل و حبس و تبعید او می‌بندد؟ و چرا چنان‌که از برخی روایات دانسته می‌شود، آن حضرت در برهه‌ای از دوران سی و پنج ساله، در اختفا به سر برده و در قرای ۷ شام یا مناطقی از طبرستان حضور یافته و از سوی خلیفه وقت، مورد تعقیب قرار گرفته و به یاران خود سفارش کرده که اگر خلیفه درباره من از شما پرسید، بگویید او را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم کجاست؟

چرا هارون در سفر حجی، آن حضرت را در حد اعلی تجلیل می‌کند و در سفر دیگری دستور حبس و تبعید او را می‌دهد و چرا آن حضرت در اوایل خلافت هارون که وی روش ملایمت و گذشت در پیش گرفته و علویان را از حبس‌ها آزاد کرده بود، تعریفی از فدک می‌کند که بر همه کشور وسیع اسلامی منطبق است؛ تا آن‌جا که خلیفه به آن حضرت به تعرض می‌گوید: پس برخیز و در جای من بنشین؛ و چرا رفتار همین خلیفه ملایم، پس از چند سال چندان

۶. الاحتجاج علی اهل الجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۸۹، «دو خلیفه در یک مملکت، برای هر دو خراج ببرند!»

خشن می‌شود که آن حضرت را به زندانی سخت می‌افکند و پس از سال‌ها حبس، حتی تحمل وجود زندانی او را نیز بر خود دشوار می‌یابد و او را جنایت‌کارانه مسموم و شهید می‌کند؟

این‌ها و صدها حادثه توجه بر انگیز و پرمعنی درعین حال ظاهراً بی‌ارتباط و گاه متناقض با یک‌دیگر در زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) هنگامی معنی می‌شود و ربط می‌یابد که ما آن رشته مستمری را که از آغاز امامت آن بزرگوار تا لحظه شهادتش ادامه داشته، مشاهده کنیم. این رشته همان خط جهاد و مبارزه ائمه (علیهم السلام) است که در تمام دوران ۲۵۰ ساله و در شکل‌های گوناگون استمرار داشته و هدف از آن، اولاً تبیین اسلام ناب و تفسیر صحیح قرآن و آرایه تصویری روشن از معرفت اسلامی است و ثانیاً، تبیین مسأله امامت و حاکمیت سیاسی در جامعه اسلامی و ثالثاً، تلاش و کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشیدن به

ص: ۴۳

هدف پیامبر معظم اسلام (ص) و همه پیامبران؛ یعنی اقامه قسط و عدل و زدودن اندادالله ۸ از صحنه حکومت و سپردن زمام اداره زندگی به خلفاء الله و بندگان صالح خداوند.

امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) نیز همه زندگی خود را وقف این جهاد مقدس ساخته بود؛ درس و تعلیم و فقه و حدیث و تقیه و تربیتش در این جهت بود. البته، زمان او ویژگی‌های خود را داشت؛ پس جهاد او نیز به تناسب زمان مختصاتی می‌یافت؛ عیناً مانند دیگر ائمه هشت‌گانه، از زمان امام سجاد (ع) تا امام عسکری (ع) که هر یک یا هر چند نفر، مختصاتی در زمان و به تبع آن، در جهاد خود داشتند و مجموعاً زندگی آنان، دوره چهارم از زندگی ۲۵۰ ساله را تشکیل می‌دهد که خود نیز به مرحله‌هایی تقسیم می‌گردد.

تلاش خستگی‌ناپذیر و توسل به شیوه تقیه

زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) یک زندگی شگفت‌آور و عجیبی است. اولاً در زندگی خصوصی موسی بن جعفر (علیهما السلام)، مطلب برای نزدیکان آن حضرت روشن بود. هیچ‌کس از نزدیکان آن حضرت و خواص اصحاب آن حضرت نبود که نداند موسی بن جعفر (علیهما السلام) برای چه دارد تلاش می‌کند و خود موسی بن جعفر (علیهما السلام) در اظهارات و اشارات خود و کارهای رمزی‌ای که انجام می‌داد، این را به دیگران نشان می‌داد، حتی در محل سکونت، آن اتاق مخصوصی که موسی بن جعفر (علیهما السلام) در آن اتاق می‌نشستند این جوری بود که راوی - که از نزدیکان امام است - می‌گوید من وارد شدم، دیدم در اتاق موسی بن جعفر (علیهما السلام) سه چیز است؛ یکی یک لباس خشن، یک لباسی که از وضع معمولی مرفه عادی دور است، یعنی به تعبیر امروز ما می‌شود فهمید و می‌شود گفت لباس جنگ. این لباس را موسی بن جعفر آن‌جا

ص: PAGE=۴۴

گذاشتند، نپوشیدند؛ به صورت یک چیز سمبولیک. بعد «و سیف معلق» شمشیری را آویختند. معلق کردند یا از سقف یا از دیوار؛ «و مصحف» و یک قرآن. ببینید چه چیز سمبولیک و چه نشانه زیبایی است، در اتاق خصوصی حضرت که جزء اصحاب خاص آن حضرت کسی به اتاق دسترسی ندارد، نشانه یک آدم جنگی مکتبی، مشاهده می‌شود. شمشیری هست که نشان می‌دهد هدف جهاد است. لباس خشنی هست که نشان می‌دهد وسیله، زندگی خشونت‌بار رزمی و انقلابی است؛ و قرآنی هست که نشان می‌دهد هدف این است می‌خواهیم به زندگی قرآن برسیم با این وسائل و این سختی‌ها را هم تحمل می‌کنیم، اما دشمنان حضرت هم این حدس را می‌زدند.

اولاً زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) یعنی امامت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در سخت‌ترین دوران‌ها شروع شد. هیچ دورانی به گمان من بعد از دران امام سجاد (ع) به سختی دوران موسی بن جعفر (علیهما السلام) نبود. موسی بن جعفر در سال صد و چهل و هشت به امامت رسیدند بعد از وفات پدرشان امام صادق (ع) سال صد و چهل و هشت، اوضاع این‌طور است که بنی‌عباس بعد از درگیری‌های اول، بعد از اختلافات داخلی و جنگ‌هایی که بین خود بنی‌عباس در اول خلافتشان به وجود آمد، فارغ شدند. گردنکشان بزرگی را که خلافت آن‌ها را تهدید می‌کردند، مثل بنی‌الحسن محدین عبدالله حسن، ابراهیم بن عبدالله بن حسن که جزو مبارزین و شورش‌گران علیه بنی‌امیه بودند همه این‌ها را منکوب و سرکوب کردند، تعداد بسیاری از سران و گردنکشان را بنی‌عباس کشته که در آن مخزن و انباری که بعد از مرگ منصور عباسی باز شد، معلوم شد که تعداد زیادی از شخصیت‌ها و افراد را کشته بودند و جسدهایشان را در یک جایی گذاشته بود که اسکلت‌های آن‌ها در آن‌جا آشکار بود. این قدر منصور از بنی‌الحسن و بنی‌هاشم، از خویشاوندان خودش و از کسانی که جزو نزدیکان خودش بودند آدم‌های سرشناس و معروف را از بین برده بود که یک انبار اسکلت درست شده بود. از

ص: ۴۵

همه این‌ها که فارغ شد، نوبت به امام صادق (ع) رسید. امام صادق (ع) را هم با حيله مسموم کرد. در فضای زندگی سیاسی بنی‌عباس هیچ غباری دیگر وجود نداشت. در چنین شرایطی که منصور در کمال قدرت و در اوج سلطه ظاهری زندگی می‌کند، نوبت به خلافت موسی بن جعفر (علیهما السلام) رسید که یک جوانی است تازه سال و با آن همه مراقبت. به طوری که کسانی که می‌خواهند بعد از امام صادق (ع) بفهمند که دیگر حالا به چه کسی باید مراجعه کرد، با زحمت می‌توانند راه پیدا کنند و موسی بن جعفر را پیدا کنند؛ و موسی بن جعفر به همه آنان توصیه می‌کند که مواظب باشید، اگر بدانند که از من حرف شنیدید و از من تعلیمات دیدید و با من ارتباط دارید، الذبح، کشتن هست، مراقب باشید، در یک چنین شرایطی موسی بن جعفر (علیهما السلام) به امامت می‌رسد و مبارزه را شروع می‌کند.

حالا اگر شما سؤال کنید که خب موسی بن جعفر (علیهما السلام) وقتی به امامت رسید چطور مبارزه را شروع کرد، چه کارکرد، چه کسانی را جمع کرد، کجاها رفت، در این سی و پنج سال چه حوادثی برای موسی بن جعفر (علیهما السلام) پیش آمد، متأسفانه بنده جواب روشنی ندارم و این یکی از همان چیزهایی است که غرض آدمی است که در زندگی صدر اسلام تحقیق می‌کند، هیچی نداریم. یک زندگی مرتب و مدونی از این دوران سی و پنج ساله در اختیار هیچ کس نیست. اینی که عرض می‌کنم کتاب نوشته نشده، کار تحقیقاتی انجام نگرفته و باید بشود، به خاطر همین است. یک چیزهای پراکنده‌ای هست که از مجمع این‌ها می‌توان چیزهای زیادی فهمید.

یکی‌اش این است که چهار خلیفه در دوران امامت موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) در این سی و پنج سال به خلافت رسیدند. یکی منصور عباسی است، که ده سال از دوران اول امامت موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) منصور عباسی بر سر کار بود، بعد پسر عموی او مهدی است که او هم ده سال خلافت کرد. بعد پسر مهدی، هادی عباسی است که یک سال خلافت کرد، بعد از او هم هارون‌الرشید است که حدود دوازده سیزده سال هم از دوران خلافت هارون، موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) مشغول

ص: ۴۶

دعوت و تبلیغ امامت بودند. هر کدام از این چهار خلیفه یک زحمتی و یک فشاری بر موسی‌بن جعفر وارد کردند.

منصور حضرت را دعوت کرد یعنی تبعید کرد یا احضار اجباری کرد به بغداد. البته این‌هایی که عرض می‌کنم بعضی از آن حوادث است. وقتی انسان نگاه می‌کند زندگی موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) را می‌بیند که از این حوادث زیاد است. یکی از موارد همین است که موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) را از مدینه آورد بغداد. مدتی در بغداد حضرت را تحت نظر نگه داشته و بر حضرت فشار آورده. آن‌طور که در روایات به دست می‌آید، حضرت را در محذورات فراوانی قرار داده. این یک نوبت است، چقدر طول کشیده؟ معلوم نیست. یک نوبت در همان زمان منصور ظاهراً حضرت را آوردند به یک نقطه‌ای در عراق به نام «ابجر» که مدتی حضرت در آن‌جا تبعید بوده، راوی می‌گوید من خدمت موسی‌بن جعفر رسیدم در آن‌جا در این حوادث، حضرت چنین فرمودند و چنین کردند. در زمان مهدی عباسی حداقل یک‌بار حضرت را از مدینه به بغداد آوردند. راوی می‌گوید من در راهی که موسی‌بن جعفر می‌رفتند. حضرت را می‌بردند به بغداد «فی‌المقدمه الاولی» در دفعه اولی که حضرت را برد- معلوم می‌شود چند دفعه حضرت را برده بودند که من احتمال می‌دهم دو بار، سه بار در زمان مهدی، حضرت را به بغداد برده بودند- می‌گوید من به خدمت آقا رسیدم، اظهار تأسف کردم اظهار ناراحتی کردم. فرمودند: نه، ناراحت نباش، من از این سفر سالم بر می‌گردم و در این سفر این‌ها نمی‌توانند به من آسیب برسانند؛ این هم زمان مهدی.

در زمان هادی عباسی باز حضرت را خواستند بیاورند به قصد کشتن، که یکی از فقهای دور و بر هادی عباسی ناراحت شد دلش سوخت که فرزند پیغمبر را این‌جور زیر فشار قرار می‌دهند، وساطت کرد، هادی عباسی منصرف شد. در زمان هارون هم که حضرت را آوردند به بغداد و مدتی طولانی در چند نوبت، که احتمال می‌دهم من، در زمان هارون هم بیش از یک بار حضرت را از مدینه جدا

ص: ۴۷

کرده باشند، اما قدر مسلمش یک بار است که امام را آوردند و در جاهای مختلف زندان کردند و یکی‌اش از جمله در بغداد بود که زندان‌های مختلف، بعد هم در زندان سندی‌بن شاهک، و حضرت را به شهادت رساندند.

شما ببینید در طول این سی و پنج سال، سی و چهار سال که موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) مشغول تبلیغ امامت و مشغول انجام وظیفه و مبارزات خودشان بودند، دفعات مختلف حضرت را آوردند، علاوه بر این‌ها چندین بار خلفای زمان موسی‌بن جعفر (علیهما السلام) حضرت را به قصد کشتن برایشان توطئه چیدند.

مهدی عباسی پسر منصور، اولی که به خلافت رسید به وزیر خودش یا به حاجب ۹ خودش، ربیع، گفت که باید یک ترتیبی را بدهی که موسی بن جعفر (علیهما السلام) را از بین ببری، نابود کنی احساس می‌کرد که خطر عمده از طرف موسی بن جعفر است. هادی عباسی همان‌طور که گفتیم در اوایل خلافتش یا اول خلافتش تصمیم گرفت [امام را به قتل برساند]. حتی شعری سرود، گفت: گذشت آن وقتی که نسبت به بنی‌هاشم ما سهل‌انگاری می‌کردیم، من دیگر عازم و جازم هستم که از شماها کسی را باقی نگذارم و موسی بن جعفر (علیهما السلام) اول کسی خواهد بود که از بین خواهم برد. بعد هم که هارون الرشید همین کار را می‌خواست بکند و کرد و این جنایت بزرگ را مرتکب شد. ببینید چه زندگی پر ماجرای زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) است.

نکات بسیار ریز و روشن نشده‌ای علاوه بر این‌ها در زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) هست. موسی بن جعفر (علیهما السلام) یقیناً یک دورانی را در خفا زندگی می‌کرده، اصلاً زندگی زیر زمینی معلوم نبوده کجاست. که در آن زمان خلیفه وقت افراد را می‌خواست، از آن‌ها تحقیق می‌کرد که موسی بن جعفر (علیهما السلام) را شما ندیدید، نمی‌دانید کجاست و آن‌ها اظهار می‌کردند که نه. حتی یکی از افراد را

ص: ۴۸

آن‌طور که در روایت هست - موسی بن جعفر (علیهما السلام) به او گفتند که تو را خواهند خواست، راجع به من از تو سؤال خواهند کرد که تو کجا دیدی موسی بن جعفر (علیهما السلام) را، به کلی منکر شو بگو من ندیدم. همین جور هم شد، زندانش کردند، بردند برای این‌که از او پرسند که موسی بن جعفر (علیهما السلام) کجاست.

شما ببینید زندگی یک انسان این‌جوری، زندگی کیست؟ یک آدمی که فقط مسأله می‌گوید، معارف اسلامی بیان می‌کند، هیچ کاری به کار حکومت ندارد، مبارزه سیاسی نمی‌کند، که زیر چنین فشارهایی قرار نمی‌گیرد حتی در یک روایتی من دیدم که موسی بن جعفر (علیهما السلام) در حال فرار و در حال اختفا در دهات شام می‌گشته. «وقع موسی بن جعفر (علیهما السلام) بعض قرای شام هارباً متنکراً فوق فی غار» ۱۰ که توی حدیث هست، روایت هست که موسی بن جعفر (علیهما السلام) مدتی اصلاً در مدینه نبوده، در روستاهای شام تحت تعقیب دستگاه‌های حاکم وقت و مورد تجسس جاسوس‌ها، از این ده به آن ده، آن ده به این ده، با لباس مبدل و ناشناس؛ که در یک غاری، حضرت به یک غاری می‌رسند در آن غار وارد می‌شوند و یک فرد نصرانی در آن‌جا است. حضرت با او صحبت می‌کنند؛ در همان وقت هم از وظیفه و تکلیف الهی خودشان که تبیین حقیقت است، غافل نیستند؛ با آن نصرانی صحبت می‌کنند و نصرانی را مسلمان می‌کنند.

این زندگی پر ماجرای موسی بن جعفر (علیهما السلام) یک چنین زندگی است که شما ببینید این زندگی چه قدر زندگی پر شور و پر هیجانی است. ما امروز نگاه می‌کنیم موسی بن جعفر (علیهما السلام) خیال می‌کنیم یک آقای مظلوم، بی سر و صدای سربه‌زیری در مدینه بود و رفتند مأمورین این را کشیدند آوردند در بغداد یا در کوفه در فلان‌جا یا بصره زندانی

۹. (ح ج ب) پرده‌دار، دربان

۱۰. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۵.

کردند، بعد هم مسموم کردند و از دنیا رفت. همین و بس. قضیه این نبود. قضیه یک مبارزه طولانی، یک مبارزه تشکیلاتی یک

ص: ۴۹

مبارزه‌ای با داشتن افراد زیاد در تمام آفاق اسلامی موسی بن جعفر (علیهما السلام) کسانی داشت که به او علاقه‌مند بودند. آن وقتی که پسر عمو، پسر برادر ناخلف موسی بن جعفر (علیهما السلام) که جزو افراد وابسته به دستگاه بود، درباره موسی بن جعفر (علیهما السلام) با هارون حرف می‌زد، تعبیرش آن بود که «خلیفتان یجیء الیهما الخراج»، گفت هارون! تو خیال نکن فقط تو هستی که خلیفه در روی زمین هستی در جامعه اسلامی و مردم به تو خراج می‌دهند، مالیات می‌دهند؛ دو تا خلیفه هست یکی تویی، یکی موسی بن جعفر (علیهما السلام). مردم به تو مالیات می‌دهند، پول می‌دهند به موسی بن جعفر هم مالیات می‌دهند، پول می‌دهند و این یک واقعیت است. او از روی خباثت می‌گفت، می‌خواست سعایت ۱۱ کند، اما یک واقعیت. از تمام اقطار اسلامی کسانی بودند که با موسی بن جعفر (علیهما السلام) ارتباط داشتند، منتهی این ارتباط در حدی نبود که موسی بن جعفر (علیهما السلام) بتواند به یک حرکت مبارزه مسلحانه آشکاری دست بزنند.

این وضع زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) بود تا نوبت به هارون الرشید می‌رسد. وقتی نوبت به هارون الرشید رسید اوقاتی است که اگرچه در جامعه اسلامی، دستگاه خلافت معارضی ندارد و تقریباً بی‌دردسر و بی‌دغدغه مشغول حکومت است، اما با این حال وضع زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) و گسترش تبلیغات امام هفتم جوری است که علاج این مطلب برای آن‌ها این قدر هم آسان نیست. و هارون یک خلیفه سیاست‌مدار و بسیار با ذکاوتی بود. یکی از کارهایی که هارون کرد این بود که خودش بلند شد رفت مکه، که طبری مورخ معروف، احتمال می‌دهد یا به طور یقین یا به طور احتمال می‌گوید هارون الرشید حرکت کرد به عزم سفر حج، در خفا مقصودش این بود که برود مدینه از نزدیک موسی بن جعفر (علیهما السلام) را ببیند که چه جور موجودی است ببیند این شخصیتی که این همه

ص: ۵۰

درباره او حرف هست، این همه دوستان دارد، حتی در بغداد کسانی از دوستان او هستند، این چه جور شخصیتی است؟ آیا باید از او ترسید یا نه؟ آمد و چند ملاقات با موسی بن جعفر (علیهما السلام) دارد که از آن ملاقات‌های فوق‌العاده مهم و حساس است. یکی در مسجدالحرام است که ظاهراً به صورت ناشناس موسی بن جعفر (علیهما السلام) با هارون برخورد می‌کند و مذاکرات تندی بین آن‌ها رد و بدل می‌شود و موسی بن جعفر ابهت خلیفه را در مقابل حاضران می‌شکند او آن‌جا موسی بن جعفر (علیهما السلام) را نمی‌شناسد.

بعد که می‌آیند به مدینه، چند ملاقات با موسی بن جعفر دارد که این‌ها ملاقات‌های مهمی است. من همین قدر اشاره می‌کنم برای این‌که کسانی که اهل مطالعه‌اند، اهل تحقیق‌اند و علاقه‌مند به این مسائل هستند بروند. مزانش ۱۲ این‌هاست، بروند دنبالش پیدا کنند. از جمله اینکه حالا در این ملاقات‌ها، هارون الرشید تمام آن کارهایی که باید برای قبضه کردن یک انسان مخالف و یک مبارز حقیقی انجام داد، همه را انجام می‌دهد. تهدید، تطمیع، فریب‌کاری؛ همه این‌ها را انجام می‌دهد.

هارون، اولی که آمد به خلافت رسید و مدینه آمد، همان‌طور که شنیدید، موسی بن جعفر (علیهما السلام) را کاملاً نواخت و احترام کرد و آن داستان معروف مأمون، نقل می‌کند مار رفتیم، حضرت با درازگوشی سوار بودند و آمدند و وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود شدند و می‌خواستند پیاده بشوند، هارون قسم داد که باید تا دم بساط من، با سواره بیایید ایشان سواره آمدند بعد احترام کردند، چنین گفتند، چنان گفتند. بعد که رفتند، به ماها گفتند رکابشان را بگیرید. البته جالب این است در همین روایت می‌گوید که مأمون می‌گوید: هارون، پدرم، به همه، پنج‌هزار دینار و ده هزار دینار جایزه می‌داد؛ به موسی بن جعفر، دویست دینار جایزه داد.

ص: ۵۱

دویست دینار، درحالی‌که وقتی که صحبت کرد، حال حضرت را پرسید، فرمود بله اولاد زیادی دارم گرفتاری‌های زیادی دارم، وضع معیشتم خوب نیست. که حالا این صحبت‌ها هم بسیار جالب است به نظر بنده از موسی بن جعفر (علیهما السلام) برای هارون. یعنی خیلی آشناست برای ما این صحبت‌ها کاملاً قابل فهم است که آدم چه‌طور می‌شود که به مثل هارونی یک وقت اظهار کند که بله ما وضعمان هم خوب نیست و زندگی‌مان هم نمی‌گذرد و این جورها. هیچ معنایش گدایی و تذلل نیست. آدم اگر کرده باشد خودش می‌داند که چه جوری است این.

خیلی از شماها می‌دانم که در دوران رژیم جبار و دوران خفقان طبیعتاً از این‌کارها زیاد کردید و کاملاً قابل فهم است. به هر حال بعد که این حرف‌ها را می‌زند، که این ایجاب می‌کند که هارون بگوید خب بسیار خوب، پس مثلاً این پنجاه هزار دینار مال شما، دویست دینار فقط می‌دهد. می‌گوید بعد که پرسیدم از پدرم که چرا این کار را کردی؟ گفت که اگر این را بدهم، این مضمونش این است حالا، اگر بدهم، این شمشیر به دست‌های خراسان را بسیج خواهد کرد، دویست هزار مرد را به جان من خواهد انداخت. این برداشت هارون است و هارون درست فهمیده بود. حالا بعضی خیال می‌کنند که حضرت سعایت می‌کردند، نه، حقیقت قضیه این بود. آن زمانی که موسی بن جعفر (علیهما السلام) مبارزه می‌کرد با هارون، واقعاً اگر پولی توی آن دستگاه بود، خیلی کسان بودند که آماده بودند و حاضر بودند که در کنار موسی بن جعفر (علیهما السلام) شمشیر بزنند و نمونه‌هایش را رد غیر ائمه، ما جاهای دیگر دیدیم که اگر ائمه قیام می‌کردند، حسین بن علی - شهیدفخ - که قبل از هارون، زمان موسی الهادی بود و دیگران و دیگران. خیلی روشن بود که کار آن‌ها نشان‌دهنده این است که ائمه، چقدر می‌توانستند مردم را دور خودشان جمع کنند، و هارون درست فهمیده بود این را.

یکی از حرف‌هایی که آن‌جا با موسی بن جعفر (علیهما السلام) می‌زند این است که می‌گوید شما بنی‌هاشم از «فدک» محروم شدید آل علی، فدک را از شما گرفتند،

ص: ۵۲

حالا من می‌خواهم فدک را به شما برگردانم. خوب معلوم است که این یک فریبی است که می‌خواهد فدک را برگرداند، به عنوان کسی که حق از دست‌رفته آل محمد را می‌خواهد به آن‌ها برگرداند و چهره‌ای برای خودش درست کند. حضرت می‌گوید بسیار خوب حالا که می‌خواهی فدک را به من بدهی، حالا حدود فدک را برای تو معین می‌کنم. بنا می‌کنند حدود فدک را معین کردن. آن حدودی که موسی بن جعفر (علیهما السلام) برای فدک معین می‌کنند تمام کشور اسلامی آن روز بر سر یک باغستان خواهد بود. چند تا درخت خرما بود. این ساده‌لوحانه است. مسأله آن روز هم مسأله چندتا نخلستان و باغستان فدک نبود؛ مسأله خلافت پیغمبر بود. مسأله، مسأله حکومت اسلامی بود. منتها آن روز آن چیزی که فکر می‌شد ما را از این حق به کلی محروم خواهد کرد، گرفتن فدک بود. لذا ما در مقابل این مسأله پافشاری می‌کردیم. امروز آن چیزی که در مقابل ما تو غضب کردی، باغستان فدک نیست، که ارزشی ندارد آن‌چه تو غضب کردی جامعه اسلامی است. کشور اسلامی است. حدود چهارگانه‌ای را ذکر می‌کند موسی بن جعفر (علیهما السلام) می‌گوید این فدک است، یا الله حالا که اگر می‌خواهی بدهی این را بده. یعنی صریحاً مسأله داعیه حاکمیت و خلافت را آن‌جا موسی بن جعفر (علیهما السلام) مطرح می‌کند.

«خذ فدکا حتی اردھا الیک» محدودش کن، مشخص کن، تا فدک را به تو برگردانم. حضرت اول امتناع می‌کنند، بعد می‌گویند که: «لا اخذھا الا یحدودھا» حدود اصلی‌اش را اگر بدهی می‌گیرم نقطه بعد او می‌گوید که بسیار خوب، حدودش را مشخص کن. آن وقت خیلی جالب است، حضرت حدود برایش معین می‌کنند، حدودش این است «اما الحد الاول فعدن» یک حد فدک، عدن است. حالا این‌ها نشسته‌اند مثلاً در مدینه یا در بغداد دارند با هم صحبت می‌کنند. یکی‌اش عدن، منتهی‌الیه جزیره‌العرب، «فتغیر وجه الرشید» رنگش متغیر شد، «وقال ایها» عجب «قال والحد الثانی سمرقند» حد دوم فدک، سمرقند است؛

ص: ۵۳

«فاربذ وجهه» رنگش تیره شد! «والحد الثالث افریقیه» حد سوم، تونس است؛ «فاسود وجهه» صورت هارون الرشید سیاه شد، «و قال هی» هه هه، عجب! چه حرفی! «قال الرابع سیف البحر مما یلی الجزر و ارمینیه» حاشیه دریاها و آن جزیره‌ها و مثلاً ارمینیه، حالا ارمنستان یا فلان یا هر جا آن منتهی‌الیه مثلاً دریای مدیترانه و آن جاها. «قال الرشید فلم یبق لنا شیء» پس برای ما چه ماند؟ «فتحول الی مجلسی» بلند شو بیا سر جای من بنشین «قال موسی قد اعلمتک اننی ان حددتها لم تردها» گفتیم که اگر محدودش بکنم، تو آن را بر نمی‌گردانی،

«فعند ذالک عزم علی قتله» ۱۳

این‌جا که شد عازم شد که موسی بن جعفر (علیهما السلام) را بکشد.

آن وقتی که هارون الرشید در ورود به حرم پیغمبر در مدینه در همین سفر می‌خواهد در مقابل مسلمان‌هایی که دارند زیارت خلیفه را تماشا می‌کنند یک تظاهری بکند و خویشاوندی خودش را به پیغمبر نشان بدهد، می‌رود نزدیک، وقتی می‌خواهد سلام بدهد به قبر پیغمبر، می‌گوید: «السلام علیک یابن عم» نمی‌گوید یا رسول‌الله؛ ای پسر عمو سلام بر تو، یعنی من پسر عمو پیغمبرم موسی بن جعفر (علیهما السلام) بلافاصله می‌آیند در مقابل ضریح می‌ایستند و می‌گویند: «السلام علیک یا ابا»، سلام بر تو ای پدر یعنی اگر پسر عمو تو است، پدر من است درست آن شیوه تزویر او را در همان مجلس از بین می‌برند.

مردمی که در اطراف هارون الرشید بودند آن‌ها هم احساس می‌کردند که بزرگ‌ترین خطر برای دستگاه خلافت، وجود موسی بن جعفر (علیهما السلام) است. یک مردی از دوستان دستگاه حکومت و سلطنت ایستاده بود آن‌جا، دید که یک شخصی سوار بر درازگوشی آمد بدون تجمل، بدون تشریفات، بدون اینکه بر یک اسب قیمتی سوار شده باشد. که حاکی باشد که جزو اشراف است آمد، تا آمد راه را باز کردند، ظاهراً در همین سفر مدینه بوده گمان می‌کنم بر او وارد شد، پرسید

ص: ۵۴

این کی بود که وقتی آمد این‌طور همه در مقابلش خضوع کردند و اطرافیان خلیفه راه را باز کردند تا او وارد بشود. گفتند این موسی بن جعفر (علیهما السلام) است. تا گفتند موسی بن جعفر (علیهما السلام) است گفت ای وای از حماقت این قوم، یعنی بنی‌عباس، کسی را که مرگ آن‌ها را می‌خواهد و حکومت آن‌ها را واژگون خواهد کرد این جور احترام می‌کنند؟ می‌دانستند خطر موسی بن جعفر برای دستگاه خلافت، خطر یک رهبر بزرگی بود که دارای دانش وسیع، دارای تقوا و عبودیت و سلاحی است که همه کسانی که او را می‌شناسند، این را در او سراغ دارند. دارای دوستان و علاقه‌مندانی است در سراسر جهان اسلام، دارای شجاعتی است که از هیچ قدرتی در مقابل خودش ابا و واهمه ندارد، لذا در مقابل عظمت ظاهری سلطنت هارونی، این‌طور مهابا حرف می‌زند و مطلب می‌گوید.

یک چنین شخصیت مبارز، مجاهد، متصل به خدا، متوکل به خدا، دارای دوستانی در سراسر جهان اسلام و دارای نقشه‌ای برای اینکه حکومت و نظام اسلامی را پیاده بکند. این بزرگ‌ترین خطر برای حکومت هارونی است. لذا هارون تصمیم گرفت که این خطر را از پیش پای خودش بردارد. البته مرد سیاست‌مداری بود؛ این کار را دفعتهً انجام نداد. اول مایل بود که به یک شکل غیرمستقیم این کار را انجام بدهد. بعد دید بهتر این است که موسی بن جعفر (علیهما السلام) را به زندان بیندازد، شاید در زندان بتواند با او معامله کند، به او امتیاز بدهد، زیر فشارها او را وادار به قبول و تسلیم بکند. لذا بود که موسی بن جعفر (علیهما السلام) را از مدینه دستور داد دستگیر کردند منتهی جوری که احساسات مردم مدینه هم جریحه‌دار نشود و نفهمند که موسی بن جعفر (علیهما السلام) چگونه شد. لذا دو تا مرکب و محمل درست کردند یکی به طرف عراق، یکی به طرف شام، که مردم ندانند که موسی بن جعفر را به کجا بردند. موسی بن جعفر (علیهما السلام) را

آوردند در مرکز خلافت، در بغداد، آنجا زندانی کردند و این زندان، زندان طولانی بود البته احتمال دارد، مسلم نیست که حضرت را از زندان یکبار آزاد کرده باشند مجدداً دستگیر کرده ۱۴

مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۵۵

ص: ۵۵

باشند، آنچه مسلم است بار آخری که حضرت را دستگیر کردند به قصد این دستگیر کردند که امام (ع) را در زندان به قتل برسانند و همین کار را هم کردند.

البته شخصیت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در داخل زندان هم همان شخصیت مشعل روشن‌گری است که تمام اطراف خودش را روشن می‌کند. ببینید حق این است، حرکت فکر اسلامی و جهاد متکی به قرآن یک چنین حرکتی است، هیچ‌وقت متوقف نمی‌ماند حتی در سخت‌ترین شرایط ... و این همان کاری بود که موسی بن جعفر (علیهما السلام) کرد، که در این باره داستان‌های زیادی و روایات متعددی است. یکی از جالب‌ترین آن‌ها این است که سندی بن شاهک معروف، که شما می‌دانید یک زندان‌بان بسیار قوی و خشن و از سرسپردگان بنی‌عباس و از وفاداران به دستگاه سلطنت و خلافت آن روز بود. این، زندان‌بان موسی بن جعفر (علیهما السلام) بود و در خانه خودش موسی بن جعفر (علیهما السلام) را در یک زیرزمین بسیار سختی زندانی کرده بود. خانواده سندی بن شاهک گاهی اوقات از یک روزنه‌ای زندان را نگاه می‌کردند وضع زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) آن‌ها را تحت تأثیر قرار داد و بذر محبت اهل‌بیت و علاقه‌مندی به اهل‌بیت در خانواده سندی بن شاهک پاشیده شد. یکی از فرزندان سندی بن شاهک به نام کشاجم از بزرگان و اعلام تشیع است. شاید دو نسل یا یک نسل، بعد از سندی بن شاهک یکی از اولاد سندی بن شاهک کشاجم است که از بزرگ‌ترین ادبا و شعرا و از اعلام تشیع در زمان خودش است که این را همه ذکر کرده‌اند؛ اسمش کشاجم سندی است که از اولاد سندی بن شاهک است.

این وضع زندگی موسی بن جعفر (علیهما السلام) است که در زندان موسی بن جعفر (علیهما السلام) این جور گذراند. البته بارها آمدند در زندان حضرت را تهدید کردند، تهدید کردند، تطمیع کردند، خواستند آن حضرت را دل‌خوش کنند؛ اما این بزرگ‌وار با همان صلابت الهی و با اتکای به پروردگار و لطف الهی ایستادگی کرد و همان ایستادگی بود که قرآن را، اسلام را تا امروز حفظ کرد. این را بدانید که استقامت

ص: ۵۶

ائمه ما در مقابل آن جریان‌های فساد، موجب این شد که ما می‌توانیم اسلام حقیقی را پیدا کنیم؛ امروز نسل‌های مسلمان و نسل‌های بشری می‌توانند چیزی به نام اسلام، به نام قرآن، به نام سنت پیغمبر در کتب پیدا کنند، اعمم از کتب شیعه و حتی در کتب اهل تسنن.

اگر این حرکت مبارزه‌جویانه سرسخت ائمه در طول این ۲۵۰ سال نبود، بدانید که قلم به مردها و زبان به مردهای دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس اسلام را تدریجاً آن‌قدر عوض می‌کردند که بعد از گذشت یکی دو قرن از اسلام هیچ‌چیز باقی نمی‌ماند. یا قرآنی نمی‌ماند یا قرآن تحریف‌شده‌ای می‌ماند. این پرچم سرافراز، این مشعل‌های نورافشان، این منارهای بلند بود که در تاریخ اسلام ایستاد و شعاع اسلام را آن‌چنان پرتوافکن کرد که تحریف‌کنندگان و کسانی که مایل بودند در محیط تاریک، حقایق را قلب کنند، آن تاریکی را نتوانستند به دست بیاورند. شاگردان ائمه از همه فرقه‌های اسلامی بودند، مخصوص شیعه نبودند؛ از کسانی که به آرمان تشیع یعنی امامت شیعی اعتقاد نداشتند، کسان زیادی بودند که شاگردان ائمه بودند، تفسیر و قرآن و حدیث و سنت پیغمبر را از ائمه یاد می‌گرفتند. اسلام را همین مقاومت‌ها بود که تا امروز نگه داشت.

بالاخره موسی بن جعفر (علیهما السلام) را در زندان مسموم کردند. یکی از تلخی‌های تاریخ زندگی ائمه، همین شهادت موسی بن جعفر (علیهما السلام) است. البته می‌خواستند همان‌جا هم ظاهرسازی کنند. در روزهای آخر سندی بن شاهک عده‌ای از سران و معاریف و بزرگان را که در بغداد بودند آورد دور حضرت، اطراف حضرت، گفت: ببینید وضع زندگی‌اش خوب است، مشکلی ندارد، حضرت آن‌جا فرمودند: «بله، شما هم بدانید که این‌ها من را مسموم کردند» و حضرت را مسموم کردند با چند دانه خرما و در زیر بار سنگین غل و زنجیری که بر گردن و دست و پای امام بسته بودند، امام بزرگوار و مظلوم و عزیز در زندان، روحش به ملکوت اعلی پیوست و به شهادت رسید.

ص: ۵۷

البته باز هم می‌ترسیدند؛ از جنازه امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) هم می‌ترسیدند، از قبر موسی بن جعفر (علیهما السلام) هم می‌ترسیدند. این بود که وقتی که جنازه موسی بن جعفر (علیهما السلام) را از زندان بیرون آوردند و شعار می‌دادند به عنوان این‌که این کسی است که علیه دستگاه حکومت قیام کرده بوده، این حرف‌ها را می‌گفتند تا این‌که شخصیت موسی بن جعفر (علیهما السلام) را تحت الشعاع قرار بدهند. این قدر جو بغداد برای دستگاه جو نامطمئن بود که یکی از عناصر خود دستگاه که سلیمان بن جعفر باشد - سلیمان بن جعفر بن منصور عباسی یعنی پسر عموی هارون که یکی از اشراف بنی‌عباس بود - او دید با این وضعیت ممکن است که مشکل برایشان درست شود؛ یک نقش دیگری را بر عهده گرفت و جنازه موسی بن جعفر (علیهما السلام) را آورد، کفن قیمتی بر جنازه آن حضرت پوشاند، آن حضرت را با احترام بردند و در مقابر قریش، آن‌جایی امروز به عنوان «کاظمین» معروف هست و مرقد مطهر موسی بن جعفر (علیهما السلام) در نزدیکی بغداد، آن‌جا دفن کردند و موسی بن جعفر (علیهما السلام) زندگی سراپا جهاد و مجاهدت خودش را به این ترتیب به پایان رساند.

ص: ۵۸

اسلام و عقلانیت در کلام امام کاظم (ع)

ناصر مکارم شیرازی

هشام بن حکم (م ۱۷۹ ق) از شاگردان امام صادق و امام کاظم (ع) بود. او مهارت فراوانی در زمینه عقاید، علم کلام و پاسخ‌گویی به سؤالات داشت؛ به گونه‌ای که امام صادق (ع)، هر زمان می‌خواستند شخصی را به مبارزه با انحرافات فکری و مباحثه با منحرفان عقیدتی بفرستند، هشام را برمی‌گزیدند. زمانی که تعدادی از فرق اسلامی، منکر حجیت عقل شده بودند، امام کاظم (ع)، در حدیثی مفصل، ضمن استدلال به آیات قرآن، روایات پیامبر (ص) و برخی دیگر از امامان معصوم، خطاب به هشام جایگاه ویژه عقل، اهمیت و کاربرد آن را به صورت مستدل و مشروح بیان فرمودند. این روایت شامل ۳۲ عبارت بلند است که هر قسمت از آن، با خطاب «یا هشام» آغاز می‌شود و در ادامه، مطالبی درباره عقلانیت ذکر می‌گردد. کلینی متن این حدیث را در جلد اول اصول کافی، ذیل کتاب العقل و الجهل، حدیث دوازدهم، بیان کرده است.

عبارت اول: بشارت به عاقلان

یا هشام إن الله تبارک و تعالی بشر أهل العقل و الفهم فی کتابه فقال: (فَبَشِّرْ عِبَادِ*

ص: ۵۹

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ)؛ ۱۵

ای هشام! خداوند در قرآن مجید به عاقلان و اهل درک و فهم بشارت داده، آن‌جا که فرموده است: "پس بندگان [خاص و ویژه] مرا بشارت ده؛ همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها خردمندانند.

امام کاظم (ع)، نخست به آیه‌ای اشاره می‌نمایند که از عقل و دانش سخن به میان آورده که در آن نکاتی مهم وجود دارد؛ از جمله: عرضه افکار مفید به منظور بالا رفتن قدرت انتخاب مردم که بیانگر آزادی بیان از دیدگاه قرآن است. هرچند دامن زدن به تهمت‌ها، دروغ‌ها، شایعه‌ها و فریب دادن دیگران در این‌جا منظور نیست. دوم این‌که خداوند برای انسان‌هایی که با گوش دادن به سخنان مختلف بهترین را انتخاب می‌نمایند، دو ویژگی شامل هدایت الهی شدن و اوالوالالباب بودن را قائل شده است. این افراد، به دو منبع وحی یعنی هدایت تشریحی و عقل یعنی هدایت تکوینی اتکا دارند. سوم این‌که افراد در صورتی که قدرت تشخیص سره و ناسره را داشته باشند، به منظور انتخاب بهترین کلام، مشکلی در خواندن کتب گوناگون ندارند. چهارم آن‌که برخلاف برخی مذاهب اسلامی که حجیت عقل را قبول ندارند، پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) حجیت عقل را منکر نیستند و بنابر روایات، زمان ظهور امام زمان (عج)، اوج شکوفایی عقل مردم است؛ یعنی ابتدا عقول به تکامل رسیده، سپس حکومت جهانی حضرت شکل می‌گیرد. بنابراین کسانی که اعتقادی به حجیت عقل ندارند نمی‌توانند حکومت جهانی تشکیل دهند.

ص: ۶۰

يا هشام إن الله تبارك و تعالی أكمل للناس الحجج بالعقول و نصر النبيين بالبيان و دلهم على ربوبيته بالأدله، فقال: (وَ الْهُكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ* إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ١٦

ای هشام! [اگر عقل نباشد تمام ستون‌ها و پایه‌های دین متزلزل می‌شود و لذا] خداوند متعالی، ادله و حجت‌های الهی را به وسیله عقل کامل کرد و پیامبرانش را با بیان‌های متکی بر ادله عقلیه تقویت نمود و مردم را با دلیل عقل، به ربوبیت خود رهنمون شد و [لذا] فرمود: "و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است که غیر از او معبودی نیست. اوست بخشنده و مهربان [و دارای رحمت عام و خاص]. در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده و انواع جنبندها را در آن گسترده ساخته و [همچنین] در وزش باده‌ها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است [از ذات پاک خدا و یگانگی او] برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند."

امام در این کلام بلند، به آیاتی اشاره فرموده‌اند که در آن به کسانی که در ربوبیت الهی شک دارند و موجود دیگر غیر از خداوند را پروردگار هستی می‌دانند، سفارش شده که در این نشانه‌های شش‌گانه الهی، تعقل کنند و بیندیشند.

ص: ٦١

عبارت سوم: برهان نظم

يا هشام قد جعل الله ذلك دليلا على معرفته بأن لهم مدبرا؛

ای هشام! خداوند، نظام عالم هستی را دلیل و راه رسیدن به معرفتش قرار داده؛ زیرا هر نظم و نظامی، حاکی از وجود مدیر و مدبری است.

امام پس از این جمله، به هشت آیه، استدلال کرده که هر کدام ما را به نظم حاکم بر جهان هستی راهنمایی می‌کند و در پایان تمام این آیات، تکیه بر عقل شده است. امام با استدلال به آیات هشت‌گانه، ضمن تحکیم پایه حجیت عقل، توحید و یگانگی خداوند را بر اساس عقل به اثبات می‌رسانند. هدف امام از این آیات ذیل، این است که به همه اعلام کنند که اسلام بر اساس فکر و عقل و دانش پایه‌ریزی شده و آیین عقلانیت و اندیشه است.

١. آیه تسخیر

فقال: (وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ۱۷

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت و ستارگان نیز به فرمان او مسخر [و در خدمت شما] هستند. در این نیز نشانه‌هایی است [از عظمت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

۲. آفرینش شگفت‌انگیز جنین

و قال: (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ

ص: ۶۲

لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ ۱۸

او کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، سپس از علقه [خون بسته شده] ای، سپس شما را به صورت طفلی [از شکم مادر] بیرون می‌آورد، بعد [رشد می‌کنید تا] به مرحله کمال قوت خود می‌رسید و بعد از آن پیر می‌شوید و [در این میان]، گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند و [در نهایت] به اجل حتمی خود می‌رسید، شاید [در این مراحل] بیندیشید.

۳. سه موهبت بزرگ: نور، آب، هوا

و قال: (إِنَّ فِي ... اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ۱۹

در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده و [هم‌چنین] در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است [از ذات پاک خدا و یگانگی او] برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند.

۴. جلوه‌ای از معاد اعلمو ان الله يحيي

و قال: (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ ۲۰ بدانید

۱۷. نحل، آیه ۱۲.

۱۸. مؤمن، آیه ۶۷.

۱۹. منظور از این آیه، آیات سوم تا پنجم سوره جاثیه است که با آنچه در قرآن آمده کمی تفاوت دارد: (إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ* وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ* وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ). علامه مجلسی (قدس سره) در مرآة العقول، ج ۱، ص ۴۲، در شرح حدیث مذکور، هنگامی که به این قسمت می‌رسد، می‌گوید: «این تغییر یا از اشتباه نساختن است یا خطای راویان و یا هدف نقل به معنا کردن آیه بوده نه متن دقیق آن و یا طبق یکی از قرائت‌های نامشهور است».

ص: ۶۳

خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند. ما آیات [خود] را برای شما بیان کردیم شاید ببیندیشید.

در حقیقت این آیه شریفه، هم اشاره‌ای است به زنده شدن زمین‌های مرده به وسیله باران و هم زنده شدن دل‌های مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که با وحی بر قلب پاک حضرت محمد (ص) نازل شده و هر دو شایسته تدبر و تعقلند، چنان‌که در روایات اسلامی به هر دو اشاره شده است.

۵. نشانه‌های عظمت پروردگار

و قال: (وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرُّعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ [در متن حدیث نبود] وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفُضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ۲۱

و در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد و باغ‌هایی از انگور و زراعت و نخل‌ها، [و درختان میوه گوناگون] که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ [و عجب آنکه] همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند و با این حال، بعضی از آن‌ها را از نظر میوه بر دیگری برتری می‌دهیم. در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند».

۶. رعد و برق

و قال: (وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ۲۲

و از نشانه‌های او این است که برق [آسمانی] را به شما نشان می‌دهد که مایه

ص: ۶۴

بیم و امید است [بیم از صاعقه و امید به نزول باران] و از آسمان، آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش به وسیله آن زنده می‌کند. در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند».

امام در این آیه، بر مسأله‌ای اشاره فرموده‌اند که به نظر مردم ساده، ولی در واقع بسیار مهم است. چگونگی تولید رعد و برق، خدمات مهم برق همچون آبیاری زمین، آفت‌زدایی کره زمین، تولید کود شیمیایی و برق به عنوان آیتی الهی بسیار اهمیت دارد.

۲۰. حدید، آیه ۱۷.

۲۱. رعد، آیه ۴.

۲۲. روم، آیه ۲۴.

۷. فرمان‌های پنج‌گانه

و قال: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ ۲۳

بگو: بیاید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم؛ این‌که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان‌تان را از [ترس] فقر نکشید؛ ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم؛ و به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آشکار باشد چه پنهان؛ و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید مگر به حق [و از روی استحقاق]؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا ببیندیشید».

یکی از مباحث مطرح در اصول فقه، این است که آیا احکام الهی، تابع مصالح و مفاسد است؟ آیا انجام دادن آنچه خداوند واجب کرده مصلحت دارد و ترک آن مفسده؟ پاسخ پیروان مکتب اهل بیت به این سؤال مثبت است؛ زیرا به حسن و قبح عقلی معتقد هستند. خداوند نیز پس از صدور این پنج فرمان، به تعقل و

ص: ۶۵

اندیشه سفارش می‌کند. خداوند در ادامه این فرمان‌ها در آیات ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام نیز پنج فرمان دیگر داده است که در مجموع ده فرمان می‌شود. اگر این ده فرمان با ده فرمان حضرت موسی (ع) که در تورات تحریف شده امروزی وجود دارد مقایسه شود، برتری اسلام بر آیین یهود روشن می‌گردد و اگر به آن‌ها عمل شود، دنیا به لحاظ اعتقادی و عملی دگرگون خواهد شد.

۸. دلیلی دیگر بر بطلان شرک

و قال: (هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ۲۴

آیا [اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید]، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم شریک شما هستند، آن‌چنان‌که هر دو مساوی بوده و از [تصرف مستقل و بدون اجازه] آنان بیم داشته باشید، آن‌گونه که درباره [شرکای آزاد] خود بیم دارید؟ آیات خداوند را این‌چنین برای کسانی که می‌اندیشند شرح می‌دهیم.

خداوند در این آیه که استدلالی برای نفی شرک است، برای ترسیم قبح شرک و بت‌پرستی، مثالی از زندگی خود انسان‌ها زده که خود را برتر از بردگان‌شان می‌دانند هرچند از نظر اسلام، اصل بر آزادگی است و با تدوین و اجرای طرح آزادی تدریجی بردگان، آن‌ها را از بردگی نجات داد. دیگر آن‌که توحید، اصلی‌ترین مسأله در هر عصری بوده و در هر زمان و

۲۳. انعام، آیه ۱۵۱.

۲۴. روم، آیه ۲۸.

نیز امروزه، بت پرستی به صورت‌های گوناگون وجود داشته است. خداوند پس از استدلال منطقی و عقلی بر بطلان شرک و بت پرستی، مخاطبان خود را انسان‌ها و اقوام عاقل و متفکر معرفی می‌کند.

ص: ۶۶

عبارت چهارم: راه رسیدن به سعادت در جهان آخرت

یا هشام ثم وعظ أهل العقل و رغبتهم فی الآخرة فقال: (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ)؛ ۲۵

«ای هشام! سپس خداوند، اهل عقل و اندیشه را موعظه کرد و آن‌ها را درباره جهان آخرت تشویق نمود، پس فرمود: "زندگی دنیا، جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت، برای آن‌ها که پرهیزگارند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟"».

خداوند در این آیه، به مردم هشدار داده که این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. لعب به بازی‌های بی‌هدف و لهو به اموری گفته می‌شود که دارای هدف و آن هدف سرگرمی است. از آن‌جا که هر دو توخالی هستند و هدف مثبتی ندارند، با هم یکسانند. چه که جنبه دنیوی دارد نیز به تعبیر قرآن لهو و لعب است. حضرت کاظم (ع) با ارائه تصویر واقعی دنیا و آخرت به هشام، قصد دارند او و همه کسانی که این حدیث را می‌شنوند، به تفکر و تعمق وادارند تا در سایه تفکر، به جهان ابدی و فارغ از مشکلات برسند.

عبارت پنجم: هشدار به بی‌خردان

یا هشام ثم خوف الذين لا يعقلون عقابه فقال تعالى: (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ* وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ* وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ)؛ ۲۶؛ وقال: (إِنَّا مُنَزِّلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ* وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيْنَهُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ ۲۷

«ای هشام! سپس خداوند به وسیله مجازات‌هایش، کسانی را که اهل تعقل

ص: ۶۷

۲۵. انعام، آیه ۳۲.

۲۶. صافات، آیات ۱۳۸ و ۱۳۶.

۲۷. عنکبوت، آیات ۳۴ و ۳۵.

نیستند ترسانند. پس فرمود: "سپس دیگران را نابود کردیم و شما پیوسته صبحگاهان از کنار [ویرانه‌های شهرهای] آن‌ها می‌گذرید و [همچنین] شبانگاه. آیا نمی‌اندیشید؟" و فرمود: "ما بر اهل این شهر و آبادی به دلیل گناهانشان، عذابی از آسمان فرو می‌فرستیم و از این آبادی، نشانه روشنی [و درس عبرتی] برای کسانی که می‌اندیشند باقی می‌گذاریم".»

امام کاظم (ع) در بیان مقاصد، با سخنی منطقی، نخست آیات توحید و خداشناسی را بدین معنا که توحید بر عقلانیت بشر تکیه دارد، بیان فرموده و در مرحله بعد، از معاد و جهان پس از مرگ که اثبات آن بدون استمداد از عقل ممکن نیست، سخن گفته و در بخش سوم، موضوع مجازات‌های دنیوی برخی از اقوام و ملل گذشته را مطرح کرده‌اند. بر اساس برخی روایات، هر زمان مردم مرتکب گناهان تازه‌ای شوند خداوند نیز بلاهای جدیدی نازل می‌کند. ۲۸

عبارت ششم: عقل و علم

یا هشام إن العقل مع العلم فقال: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ)؛ ۲۹

ای هشام! عقل [همواره] با علم و دانایی است و لذا خداوند فرموده: این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز اهل دانش، آن را درک نمی‌کنند".»

مثال آیه به این شرح است: «مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزینند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند». ۳۰ پیام این آیه برای انسان‌ها، این است که هیچ موجودی جز خداوند، شایسته تکیه کردن نیست و

ص: ۶۸

همچون تار عنکبوت سست و نامطمئن است. چه قدرت‌هایی که روزی بسیار نیرومند به نظر می‌رسیدند اما چنان متزلزل شدند و از هم پاشیدند که عبرت و مایه تعجب همگان را باعث شدند.

هم‌چنین از عبارت «و ما يعقلها الا العالمون» استفاده می‌شود که علم و عقل، رابطه مهم و قوی با یکدیگر دارند. این دو در یکدیگر اثر می‌گذارند و از آن‌جاست که به توحید افعالی می‌رسیم که «لامؤثر فی الوجود الا الله»؛ زیرا همان اختیار و قدرت را نیز خداوند به ما عطا کرده است. از سوی دیگر، توسل به معصومان (علیهم السلام) به معنای تقاضای چیزی از آنان به صورت مستقل از خداوند نیست؛ بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از معصومان (علیهم السلام) یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آن‌ها، از خداوند چیزی تقاضا می‌کنیم که در واقع هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارد.

۲۸. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب الامر و النهی و ما یناسبها، باب ۴۱، حدیث ۱.

۲۹. عنکبوت، آیه ۴۳.

۳۰. عنکبوت، آیه ۴۱.

عبارت هفتم: مذمت بی‌خردان

«یا هشام ثم ذم الذین لا یعقلون».

امام کاظم (ع) در این عبارت، به شش آیه از قرآن استلال کرده‌اند که به نکوهش کسانی پرداخته که اهل اندیشه نیستند.

۱. تقلید بی‌جا

فقال: (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ)؛ ۳۱

«و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آن‌ها

ص: ۶۹

چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نمی‌یافتند [باز هم باید از آن‌ها پیروی کنند؟]».

چهار قسم تقلید وجود دارد: تقلید نادان از نادان؛ تقلید دانا از نادان؛ تقلید نادان از دانا و تقلید نادان از دانا که به جز مورد اخیر، بقیه موارد همگی نکوهیده است. تقلید در امور دینی، چنان‌چه کسی خود توانایی اجتهاد در آن را ندارد هم‌چون تقلید در سایر رشته‌های علمی از متخصص، امری معقول است. خلاصه این‌که پیروی از دانایان، نشانه عقل و تقلید از جاهلان، نشانه نادانی است.

۲. آلودگان به دنیا

و قال: (وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)؛ ۳۲

«مثل [تو در دعوت] کسانی که کافر شدند، مانند کسی است که حیوانات را [برای نجات از خطر] صدا می‌زند ولی آن‌ها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند. [کافران] کر و لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند».

انسان‌ها سه ابزار مهم زبان، گوش و چشم برای شناخت دارند که طبق این آیه، در صورت استفاده نکردن از آن به واسطه هوا و هوس، تعصب‌های کورکورانه و لجاجت، نمی‌توانند نشان‌های حق را ببینند و در آن بیندیشند.

۳. حجاب معرفت

۳۱. بقره، آیه ۱۷۰.

۳۲. بقره، آیه ۱۷۱.

و قال: (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمْعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصَّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ)؛ ۳۳ گروهی از آنان به تو گوش فرا می دهند
[اما گویی که هستند]. آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هر چند نفهمند؟»

ص: ۷۰

۴. انسان نماهای پست تر از حیوان

و قال: (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا)؛ ۳۴ آیا گمان می بری بیش تر آنان
می شنوند یا می فهمند؟ آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه ترند.»

۵. پراکندگی، ثمره بی فکری

و قال: (لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)؛ ۳۵ آن ها همگی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها با شما نمی جنگند. پیکارشان در میان
خودشان شدید است [اما در برابر شما ضعیف]. تصور می کنی آن ها متحدند، در حالی که دل هایشان پراکنده است. این به
دلیل آن است که آن ها گروهی هستند که تعقل نمی کنند.»

این آیه درباره یهود بنی نضیر است و امام علی (ع) در وصف مردم کوفه می فرماید: «بدن های آنان جمع و افکار و
خواستها [و قلبها] پتان پراکنده است.» ۳۶ این آیه آشکارا بیان می کند که تعقل نکردن و نیندیشیدن، علت پراکندگی
است.

۶. خودفراموشی

و قال: (وَ تَسْوَنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)؛ ۳۷

[آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده دعوت

ص: ۷۱

۳۳. یونس، آیه ۴۲.

۳۴. فرقان، آیه ۴۴.

۳۵. حشر، آیه ۱۴.

۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

۳۷. بقره، آیه ۴۴.

می‌کنید] و خودتان را فراموش می‌نمایید، با این‌که شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟»

از این آیه روشن می‌شود که انسان باید اصلاحات را از خودش شروع کند، نه این‌که خود را فراموش نمایند و تنها به فکر اصلاح دیگران باشند.

عبارت هشتم: مذمت اکثریت

یا هشام ثم ذم الله الکثره فقال: (وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ). ۳۸. و قال: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). ۳۹. و قال: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). ۴۰

ای هشام! خداوند متعالی سپس اکثریت را مذمت کرد و فرمود: "و اگر از بیش‌تر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند" و [در جای دیگر] فرمود: "و هرگاه از آنان پرسشی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ به یقین می‌گویند خداوند یگانه. بگو: الحمد لله [که خود شما معترفید] ولی بیش‌تر آنان نمی‌دانند." و [در آیه دیگر] فرمود: "و اگر از آنان پرسشی چه کسی از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می‌گویند: خداوند یگانه. بگو: حمد و ستایش مخصوص خداست اما بیش‌تر آن‌ها نمی‌فهمند".

خداوند در این آیه، نظر اکثریتی را که به خداوند و احکام او اعتقاد نداشته و اندیشه خود را به کار نمی‌گیرند و انسان‌هایی آلوده، بی‌ایمان و کافر هستند رد می‌کند و پذیرش نظر آنان را از حجاب‌های عقل و موانع شناخت و مایه گمراهی

ص: ۷۲

می‌داند. در مقابل، مشورت و پذیرش نظر اکثریت افراد با ایمان و تربیت‌شده مورد تأیید است. ۴۱ بنابراین استفاده از نظر اکثریتی که از هر روشی برای رسیدن به مقاصد خود استفاده می‌کنند به بهانه مشورت، مغالطه‌ای آشکار است. و هیچ ارزشی ندارد و نباید از آن پیروی کرد؛ بلکه باید در پی حقایق و ایمان و تقوا رفت و هرچند طرف‌داران آن کم باشند.

عبارت نهم: اقلیت سالم

یا هشام ثم مدح القله فقال: (وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ). ۴۲. و قال: (وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ). ۴۳. و قال: (وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ). ۴۴. و قال: (وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ). ۴۵

۳۸. انعام، آیه ۱۱۶.

۳۹. لقمان، آیه ۲۵.

۴۰. عنکبوت، آیه ۶۳.

۴۱. آل عمران، آیه ۱۵۹؛ شوری، آیه ۳۸.

ای هشام! خداوند سپس اقلیت [عاقل و اهل فکر] را ستود و فرمود: " ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند." و [در جای دیگر] فرمود: " اما عده آن‌ها کم است." و [در آیه سوم] فرمود: " و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا می‌خواهید مردی را به دلیل این‌که می‌گوید پروردگار من الله است بکشید؟" و [در آخرین آیه] فرمود: " و هم‌چنین مؤمنان را؛ اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند".

شناخت، موانعی دارد که یکی از این موانع، اکثریت ناآگاه و ناشایستی هستند که خط فکری خاصی دارند و راه فکر دیگران را می‌بندند. از آن‌جا که امام کاظم (ع) دنبال عظمت عقل و عقلانیت هستند، به این مانع اشاره کرده‌اند. در

ص: ۷۳

عبارت قبل، اکثریت ناسالم مذمت می‌شوند و در این عبارت، اقلیت سالم را مدح می‌کند که بندگان شاکر، دوستان وفادار، مؤمن آل فرعون و مؤمنان، اندک اما راستین از جمله آنان هستند.

امام در پایان این عبارت، به چند آیه دیگر در مذمت اکثریت ناشایست اشاره کرده، آنان را دارای ویژگی‌هایی چون گمراهی، بی‌خردی و بی‌ادراکی می‌دانند: و قال: (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). ۴۶ و قال: (وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). ۴۷ و قال: (وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)؛ ۴۸ و [خداوند] فرمود: " ولی بیش‌تر آن‌ها نمی‌دانند." و [در جای دیگر] فرمود: " و بیشتر آن‌ها نمی‌فهمند." و فرمود: " و بیش‌تر آن‌ها درک نمی‌کنند".

برخلاف حکومت‌های امروزه که با شعار دموکراسی و رأی اکثریت تشکیل می‌شوند و گاه با تبلیغات کاذب، وعده‌های دروغین، مخارج میلیاردی و شست‌شوی مغزها و گاه با شرکت تعداد کمی از مردم در انتخابات، صورت می‌گیرد، حکومت در اسلام الهی است و خدا حاکم را تعیین می‌کند و مشروعیت می‌یابد و مردم بازوی حکومت هستند. لذا مردم در اجرای احکام اسلام دخالت کرده، مشورت در نحوه اجرای آن، با نظریت اکثریت آنان صورت می‌گیرد. از این رو، انتخابات در نظام اسلامی با انتخابات اکثریتی جهان غرب فاصله بسیاری دارد.

عبارت دهم: اولوا الالباب

۴۲. سبأ، آیه ۱۳.

۴۳. ص، آیه ۲۴.

۴۴. مؤمن، آیه ۲۸.

۴۵. هود، آیه ۴۰.

۴۶. انعام، آیه ۳۷.

۴۷. مائده، آیه ۱۰۳.

۴۸. اعراف، آیه ۹۶.

یا هشام ثم ذکر اولی الألباب بأحسن الذکر و حلاهم بأحسن الحلیه؛

«ای هشام! خداوند سپس صاحبان خرد را به بهترین روش ذکر کرده و آن‌ها را به زیباترین زینت‌ها، زینت بخشیده است.»

امام کاظم (ع) در این‌جا، به هشت آیه اشاره کرده‌اند که هفت آیه آن به

ص: ۷۴

اولوالالباب ختم می‌شود. الباب جمع لب به معنای مغز است و درباره انسان به معنای عقل به کار می‌رود. این آیات، ویژگی‌های اولوالالباب را چنین برمی‌شمارند.

۱. حکمت

فقال: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ ۴۹

سپس فرموده: "دانش و حکمت را به هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می‌دهد و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است و جز خردمندان [این حقایق را درک نمی‌کنند و] متذکر نمی‌شوند".

تفسیرهای گوناگونی همچون معرفت‌الله، قرآن مجید و هرگونه علم سودمند از حکمت وجود دارد. به هر حال علم و حکمت - چه اکتسابی باشد و چه اعطایی و موهبتی مختص این افراد است. این اعطای حکمت که خداوند به هر کس بخواهد می‌دهد، به معنای دادن بی‌حساب و کتاب نیست، بلکه یعنی خداوند به مقتضای حکمتش، به کسی می‌دهد که لایق باشد و خداوند او را شایسته بداند. منظور از خیر کثیر نیز خیر دنیا و آخرت است که در سایه آگاهی به دست می‌آید.

۲. راسخان در علم

«و قال: (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ ۵۰

و فرمود: [تفسیر آیات متشابه را] جز [خدا و] راسخان در علم نمی‌دانند.

ص: ۷۵

۴۹. بقره، آیه ۲۶۹.

۵۰. آل عمران، آیه ۷.

[آن‌ها که به دنبال درک اسرار آیات قرآند] می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ تمامی آن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان، متذکر نمی‌شوند [و این حقیقت را درک نمی‌کنند]».

اولوالالباب کسانی‌اند که در مسیر راسخون در علم هستند که گاه بر معصومان و تربیت‌یافتگان مکتب ایشان تعبیر می‌شود. آنان علمشان موقت و متزلزل نیست و دارای علمی ثابت و ریشه‌دارند. این افراد در محکّمات و متشابهات دچار لغزش نمی‌شوند. محکّمات را گرفته، در متشابهات به اهلش رجوع می‌کنند و اگر چیزی را درک نکردند، فوراً آن را انکار نمی‌کنند.

۳. آیات الهی در آسمان و زمین

وقال: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ ۵۱

«و فرمود: به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌هایی [روشن] برای خردمندان است.»

از این‌گونه آیات، مشخص می‌شود که آیات قرآن تنها برای خواندن نیست و تلاوت آن، مقدمه‌ای برای اندیشیدن است.

۴. بینایان و نابینایان

وقال: (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ ۵۲

«و فرمود: " آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند"».

ص: ۷۶

خداوند در آیات بعد (۲۱ تا ۲۳ سوره رعد)، هشت صفت ویژه برای اولوالالباب بیان فرموده است:

ص وفای به عهد و پرهیز از پیمان‌شکنی؛

ص حفظ پیوندها و پاسداری از آن‌ها از جمله صلّه رحم؛

ص خشیت از پروردگار؛

ص ترس از بدی حساب در دادگاه قیامت؛

ص صبر و استقامت به منظور جلب رضای خدا؛

۵۱. آل عمران، آیه ۱۹۰.

۵۲. رعد، آیه ۱۹.

ص اقامه نماز؛

ص انفاق به نیازمندان به صورت پنهان و آشکار؛

ص جبران خطاها و سیئات با نیکی‌ها و حسنات.

این آیه، بیان می‌کند که حقانیت و اعجاز قرآن، به قدری آشکار است که هر کس چشمانی بینا داشته باشد، آن را می‌پذیرد و آن‌که نمی‌پذیرد، در واقع نابیناست و این تفاوت را صاحبان اندیشه درک می‌کنند.

۵. عالمان و جاهلان مساوی نیستند

و قال: (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ ۵۳

«و فرمود: " آیا [چنین کسی با ارزش است یا] کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام، به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند"».

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه می‌فرماید: «منظور از "الذین یعلمون"، ما اهل بیت

ص: ۷۷

هستیم و مقصود از "الذین لایعلمون" دشمنان ما و منظور از "اولوا الالباب" شیعیان ما هستند که فرق میان ما و دشمنان ما را می‌دانند و راه ما را برگزیده‌اند». ۵۴ هرچند باید گفت که این‌گونه تفاسیر، بیان مصداق روشن و کامل آیه است نه مصداق منحصر آن. بنابراین، مفهوم آیه به آنچه در روایت آمده منحصر نیست.

۶. تدبر در آیات قرآن

و قال: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ ۵۵

«و فرمود: " این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند"».

واژه مبارک، در فارسی با عربی تفاوت دارد. این واژه در فارسی، جایی به کار می‌رود که شادی و نشاطی وجود دارد ولی در عربی به نعمتی گفته می‌شود که پایدار باشد. بنابراین قرآن، نعمتی جاویدان است که مردم در تمامی اعصار

۵۳. زمر، آیه ۹.

۵۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۹.

۵۵. ص، آیه ۲۹.

می‌توانند از آن بهره گیرند. جمله پایانی آیه نیز بر این مطلب دلالت دارد که چون قرآن با عقل هماهنگ است، باعث تذکر صاحبان خرد می‌شود. لذا معتقدیم هرآنچه عقل حکم کند، شرع نیز به آن حکم می‌نمایند و به آنچه شرع حکم می‌کند، عقل نیز حکم خواهد کرد.

۷. هدایت و تذکر

و قال: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ۖ هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ ۵۶

«و فرمود: " و ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان [تورات]

ص: ۷۸

قرار دادیم. کتابی که مایه هدایت و تذکر برای خردمندان بود"».

تفاوت هدایت و تذکر، در این است که احکام و معارف کتاب‌های آسمانی برای مردم، در آن‌جا که نمی‌دانند و درکی درباره آن ندارند، اسباب هدایت و در آن‌جا که می‌دانند و عقلشان آن را درک می‌کند، مایه یادآوری است. بنابراین، در یک جا تعلیم و تربیت و در جای دیگر، یادآوری و تقویت ادراکات عقلیه است.

۸. پیوسته تذکر بده

و قال: (وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)؛ ۵۷

«و فرمود: " و پیوسته تذکر ده؛ زیرا تذکر، مؤمنان را سود می‌بخشد"».

این آیه که تکمیل آیه پیش است، کتاب‌های آسمانی را مایه هدایت و تذکر اولوالالباب و تذکر را به حال مؤمنان سودمند می‌داند. نتیجه آن‌که ایمان بدون تعقل و تفکر حاصل نمی‌شود و اگر حاصل گردد، پایدار نمی‌ماند. بنابراین باید عقل و اندیشه را تقویت کرد تا ایمان، استقرار و ثبات یابد.

عبارت یازدهم: فهم و عقل ۵۸

مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۷۸

۵۶. مؤمن (غافر)، آیات ۵۳ و ۵۴.

۵۷. ذاریات، آیه ۵۵.

۵۸ همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام (۱۳۹۲: قم)، مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام، ۲ جلد، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۲ ه.ش.

عبارت یازدهم: فهم و عقل

یا هشام إن الله تعالى يقول فی کتابه: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ)؛ ۵۹ یعنی: عقل. و قال: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ)؛ ۶۰ قال: الفهم والعقل؛

«ای هشام! خداوند متعالی در کتابش می‌فرماید: "در این تذکری است برای آن کس که قلب دارد". و منظور از قلب در این آیه عقل است. و [در جای دیگر] فرمود: "و ما به لقمان حکمت دادیم". و منظور از حکمت [در این آیه شریفه] فهم و عقل است.»

ص: ۷۹

امام کاظم (ع) در این‌جا، به دو آیه اشاره می‌نمایند که به عقل و عقلانیت پرداخته است: آیه نخست، به سرگذشت پیشینیان مربوط می‌شود که تنها برای کسانی که قلب دارند مایه تذکر و اندرز است و قلب در این‌جا یعنی عقل. آیه دوم به حکمت لقمان اشاره دارد که به فرمایش امام کاظم (ع)، مراد از حکمت، فهم و عقل است که به لقمان اعطا شده بود.

عبارت دوازدهم: تواضع در برابر حق

یا هشام إن لقمان قال لابنه: تواضع للحق تكن أعقل الناس و إن الكيس لدى الحق يسير؛

«ای هشام! لقمان [حکیم] خطاب به فرزندش گفت: "در مقابل حق، فروتن باش تا عاقل‌ترین مردم باشی و بی‌شک افراد هوشیار و متواضع در برابر حق، زیاد نیستند"».

امام در این بخش، فروتنی در برابر حق را راه عاقل‌تر شدن برمی‌شمارند. خداوند نیز حق را از دو طریق عقل و اندیشه و دیگری از طریق وحی توسط پیامبران، بیان کرده است. موانعی نیز برای رسیدن به حق وجود دارد، از جمله: هوای نفس، حب مقام و مال، و تعصب‌های بی‌جا. انسان‌ها در برابر حق نیز موضع‌گیری‌های متفاوتی دارند: برخی کاملاً تسلیم حقتند و برخی آن مقدار از حق را می‌پذیرند که در جهت منافعشان باشد. لذا انسان باید از کبر و غرور، تعصب، هواپرستی و حب جاه و مقام خالی باشد تا کاملاً در برابر حق تسلیم شود.

در قسمت دوم از عبارت دوازدهم نیز چنین آمده است:

«یا بنی! إن الدنيا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم کثیر فلتنکن سفینتک فیها تقوی الله وحشوها الإیمان و شرعها التوکل و قیما العقل و دلیلها العلم و سکانها الصبر؛

ای فرزندانم! دنیا [هم‌چون] دریای عمیق و گودی است که [اقوام و ملل] و

۵۹. ق، آیه ۳۷.

۶۰. لقمان، آیه ۱۲.

انسان‌های مختلفی در آن غرق شده‌اند، لذا باید [برای نجات خویشتن] کشتی‌ای از تقوا آماده کنی که توشه‌اش ایمان و نیروی محرکه و بادبان‌هایش توکل و ناخدای آن عقل، و راهنمای آن علم و لنگرش صبر باشد.

علاوه بر موانعی که پیش از این ذکر شد، وابستگی به دنیا یکی دیگر از موانع و حجاب‌هاست، که به آن اشاره شد. هم‌چنین لقمان حکیم، ارکان پنجگانه کشتی نجات را که در برابر حوادث گوارا و ناگوارای زندگانی دنیا از انسان‌ها محافظت می‌کند، به خوبی بیان داشته است.

عبارت سیزدهم: نشانه عقل

یا هشام إن لكل شیء دلیلا و دلیل العقل التفکر و دلیل التفکر الصمت و لكل شیء مطیه و مطیه العقل التواضع و کفی بک جهلا أن ترکب ما نهیت عنه؛

«ای هشام! برای هر چیزی نشانه‌ای است و نشانه عقل، اندیشیدن است و نشانه اندیشیدن، سکوت و خودداری [از سخنان ناروا]، و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل، تواضع است و برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده‌ای».

در این عبارت، از زاویه دیگری به عقل نگاه شده است. نشانه عقل و اندیشیدن بیان گشته تا هر کس عیار عقل و اندیشه‌اش را با آن محک بزند؛ همان‌گونه که می‌توان با این مقیاس، میزان عقل و فکر دیگران را نیز اندازه گرفت. اگر عقل و فکر در زندگی فرد و در همه مسائل دینی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، تربیتی، رسانه‌ای و خلاصه در همه رفتار و موضع‌گیری‌ها و سخنانش، حاکم باشد، نشانه عقلانیت اوست و می‌توان به وی اعتماد کرد و گرنه عاقل و قابل اعتماد نیست. در این حدیث، پرحرفی، نشانه کم‌عقلی یا سبب کم‌عقلی است. افرادی هوشمند هستند که سکوت می‌کنند و جز به مقدار لازم سخن نمی‌گویند.

عبارت چهاردهم: شناخت خردمندان

یا هشام ما بعث الله أنبیاءه و رسله إلی عباده إلا لیعقلوا عن الله؛

«ای هشام! خداوند تمام پیامبرانش را فرستاد تا مردم، خدا را با خردشان بشناسند».

از این بخش روایت، استفاده می‌شود که اساس دعوت انبیا، فعال کردن عقل انسان‌ها برای مهم‌ترین مسأله زندگی یعنی خداشناسی است. فعال‌سازی عقل، آثاری دارد که در ادامه روایت بدان اشاره شده است:

۱.

«فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة؛

کسانی بیش از همه دعوت انبیا را می‌پذیرند که معرفت بیش‌تری به خدا داشته باشند».

«و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلاً؛

و کسانی بیش از همه به اوامر الهی تن می‌دهند که از خرد بیش‌تری بهره برده باشند؛ زیرا با عقل خود می‌فهمند که اوامر و نواهی الهی به مصلحت آنان است و بیش‌تر به آن عمل می‌کنند.

«و أكملهم عقلاً أرفعهم درجة في الدنيا والآخرة؛

و کسانی که عقلشان کامل‌تر باشد، مقام و منزلتشان در دنیا و آخرت در پیشگاه خداوند بالاتر است.»

بنابراین، هر اندازه عقل بیش‌تر باشد، میزان اطاعت‌پذیری از انبیا بالاتر است و هر قدر میزان اطاعت‌پذیری از انبیا بالاتر باشد، اطاعت از فرمان الهی قوی‌تر است و هر چه اطاعت از فرمان الهی قوی‌تر باشد، درجات انسان عالی‌تر خواهد بود.

عبارت پانزدهم: حجت ظاهری و باطنی

یا هشام إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة. فأما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الأئمة (عليهم السلام) و أما الباطنة فالعقول؛

«ای هشام! خداوند متعالی برای مردم دو حجت [دو وسیله تشخیص حق از

ص: ۸۲

باطل] قرار داده است: حجتی در ظاهر و حجتی در باطن؛ حجت ظاهری، انبیا و رسولان و امامان (علیهم السلام) هستند و حجت باطنی، خرد مردم است.»

خداوند که به ما دستور حرکت به سوی رستگاری داده، به اقتضای قاعده لطف، ابزار آن، یعنی حجت ظاهری (پیامبران) و حجت باطنی (عقل) را نیز به ما عطا کرده است. مباحث مختلفی در حجت ظاهری و باطنی نیز مطرح شده، از جمله:

حجت ظاهری از عالم تشریح و حجت باطنی از عالم تکوین، هر دو از سوی خداست و با هم هماهنگ هستند؛

قوانین شریعت و تکوین دو بخش دارد: در بخش اول، عقل، کلیات و جزئیات را درک می‌کند، به گونه‌ای که اگر حتی انبیا هم نمی‌آمدند عقل برای درک آن‌ها مشکلی نداشت همچون حسن عدالت و قبح ظلم. انبیا این بخش از ادراکات عقلیه را تأیید و تقویت می‌کنند. بخش دوم اموری است که عقل، کلیات آن را درک می‌کند اما به جزئیات آن پی نمی‌برد و شرع، حکم جزئیات آن را بیان می‌کند.

بشر برای رسیدن به مقصد، به هر دو حجت نیاز دارد و بدون در نظر گرفتن یکی از آن‌ها به مقصد نخواهد رسید.

عبارت شانزدهم: ویژگی‌های عاقل

یا هشام إن العاقل الذی لا يشغل الحلال شكرة و لا يغلب الحرام صبره؛

«ای هشام! عاقل کسی است که [رسیدن به] حلال، او را [مغرور نمی‌کند و] از شکر خداوند باز نمی‌دارد و در مقابل حرام، صبر و شکیبایی می‌ورزد.»

عبارت هفدهم: آفات عقل

یا هشام من سلط ثلاثاً علی ثلاث فکأنما أعان علی هدم عقله: من أظلم نور تفکره

ص: ۸۳

بطول امله و محاطات حکمته بفضول کلامه و اطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فکأنما أعان هواه علی هدم عقله و من هدم عقله، أفسد علیه دینه و دنیاه؛

«ای هشام! هر کس سه چیز را بر سه چیز مسلط کند گویا به نابودی خرد خود کمک کرده است: کسی که نور تفکرش را به وسیله آرزوهای طولانی تاریک کند و شخصی که با سخنان اضافی (بی‌مورد) سخنان حکمت‌آمیز را محو نماید و کسی که نور عبرتش را با شهوات نفسانی خاموش کند، گویا به هوای نفسش در نابودی عقلش کمک کرده و کسی که عقلش را نابود کند، دین و دنیایش را نابود کرده است.»

در بخش‌های نخستین روایت، اهمیت فوق‌العاده عقل با استفاده از آیات قرآن بیان شد و امام کاظم (ع) عقل را در اوج عظمت نشانده‌اند. سپس به بیان اهمیت تفکر و نقش مهم آن پرداختند و در بخش‌های بعدی، نشانه‌های عاقل را برشمردند و آفات عقل را بررسی کردند و به سه مورد آن یعنی آرزوهای طولانی، فضول الکلام (سخنان اضافه بی‌حساب و کتاب) که نابودکننده سخنان حکمت‌آمیز است، و شهوات نفسانی، اشاره نمودند. از این جمله معلوم می‌شود که انسان دارای اختیار است و می‌تواند این آفات را بر عقل خود مسلط نماید و آن را نابود کند یا مسلط نکند و حیات عقلش را حفظ نماید.

عبارت هجدهم: آفات رشد اعمال

یا هشام کیف یزکو عندالله عملک و أنت قد شغلت قلبک عن أمر ربک و أطعت هواک علی غلبه عقلک؛

«ای هشام! چگونه اعمال تو در نزد خداوند پاکیزه باشد و رشد کند در حالی که قلبت را از اوامر الهی روی‌گردان نموده و هوای نفست را بر عقلت غالب کرده‌ای و به اطاعت هوای نفس پرداخته‌ای؟»

در این بخش، به دو آفت از آفاتی که مانع رشد اعمال و پاکیزگی آن می‌شود

ص: ۸۴

یعنی هوای نفس و از کار انداختن عقل اشاره شده است. (یزکو) از ماده زکات، معنای اولیه آن رشد و معنای دیگر آن پاکیزگی و پاک‌سازی است. برخی معتقدند هر دو، به یک ریشه بازمی‌گردد؛ زیرا تا موانع از بین نرود رشد حاصل نمی‌گردد. خلاصه این‌که اگر دوست داریم اعمالمان رشد کند، باید قلبمان را فقط متوجه خدا کرده، عقلمان را امیر و هوای نفس را اسیر کنیم.

عبارت نوزدهم: چاره تنهایی

یا هشام الصبر علی الوحده علامه قوه العقل. فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنيا و الراغبین فیها و رغب فیما عندالله و کان الله انسه فی الوحشه و صاحبه فی الوحده و غناه فی العیله و معزه من غیر عشیره؛

«ای هشام! صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است. کسی که عقل الهی دارد، حساب خود را از دنیاپرستان جدا می‌کند و از راغبان در دنیا که هم و غمشان مادیات است، فاصله می‌گیرد و تمام توجهش به خداست و خداوند انیس و مونس او در وحشت و رفیقش در تنهایی است و باعث غنای او به هنگام فقر و سبب عزتش بدون داشتن عشیره و قبیله می‌شود».

انسان گاه در میان جمعیتی آلوده زندگی کرده، احساس تنهایی می‌کند. آیا در چنین مواقعی باید هم‌رنگ جماعت شد یا این‌که مشکل تنهایی را به جان خرید؟ امام کاظم (ع) در پاسخ، دستور می‌دهند که در چنین مواردی تنهایی را انتخاب کن و بر مشکلات صبر نما و خودت را آلوده این‌گونه افراد مکن که صبر بر وحدت، نشانه عقل است و عقل، تنهایی و پاک بودن را بر آلودگی و با اجتماع آلوده بودن ترجیح می‌دهد. سپس به چهار مشکل نداشتن انیس و مونس، تنهایی، مشکلات مالی و بی‌قبیله‌گی اشاره فرموده، خداوند را مونس، رفیق، موجب غنا و عزت و اعتبار آن‌ها در چنین مواقعی معرفی می‌کنند که با تکیه بر او می‌توانند مشکلات را حل نمایند.

ص: ۸۵

عبارت بیستم: روابط هفت‌گانه

یا هشام نصب الحق لطاعه الله و لانجاه إلا بالطاعه و الطاعه بالعلم و العلم بالتعلم و التعلم بالعقل يعتقد و لا علم إلا من عالم ربانی و معرفه العلم بالعقل؛

«ای هشام! حقی که خداوند بیان کرده [چه حق خدا بر مردم و چه حق پیامبر و امام بر مردم و چه حق همسایه بر همسایه و خلاصه تمام انواع حقوق] مقدمه اطاعت خداست و راه نجاتی جز از طریق اطاعت خدا نیست. اطاعت از خدا بدون علم، و دانش بدون تعلم و فراگیری به دست نمی‌آید و تعلم به سبب عقل و عقلانیت استحکام می‌یابد و دانش، تنها باید از عالم ربانی گرفته شود و تنها راه شناخت علم، ۶۱ خرد است».

امام هفتم در این حدیث شریف، از هفت نوع رابطه سخن گفته‌اند:

-

رابطه حق با اطاعت؛-

رابطه نجات با اطاعت؛-

رابطه اطاعت با علم؛-

رابطه علم با تعلم؛-

رابطه تعلم با عقل؛-

رابطه تعلیم با عالم ربانی؛-

رابطه شناخت عالم با عقل. که این رابطه‌ها بسیار دقیق هستند.

از آن‌جا که افراط و تفریط در مسائل مذهبی سرچشمه تمام انحرافات است، امام کاظم (ع) فرمودند «هیچ راه نجاتی جز از طریق بندگی نیست»؛ اطاعتی که همراه با آگاهی باشد، نه چشم‌پسته و طوطی‌وار. افتخار پیروان حضرت علی (ع)

ص: ۸۶

این است که از شخصیتی پیروی می‌نمایند که داناترین مسلمانان بود.

عبارت بیست و یکم: معیار قبولی اعمال

یا هشام قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف و کثیر العمل من أهل الهوی و الجهل مردود؛

(ای هشام! عمل مختصر و کمی که عالم عاقل انجام دهد هم قبول است و هم دوچندان می‌شود؛ اما عمل زیادی که اهل هوا و هوس و انسان‌های جاهل به جا آورند پذیرفته نمی‌شود».

در تعارض بین کمیت و کیفیت در امور مادی و معنوی، عقل می‌گوید: کم‌تر با کیفیت بالاتر، بهتر از بیش‌تر با کیفیت پایین است.

عبارت بیست و دوم: تجارت پرسود

یا هشام إن العاقل رضی بالدون من الدنيا مع الحکمه و لم یرض بالدون من الحکمه مع الدنيا فلذلک ربحت تجارتهم؛

«ای هشام! عاقل کسی است که امکانات محدود و مختصر دنیا همراه با حکمت فراوان را بر حکمت اندک همراه با امکانات فراوان دنیا ترجیح می‌دهد و لذا [اینگونه افراد در بازار دنیا] تجارتشان سود می‌دهد [و دچار خسران و ضرر نمی‌شوند]».

به راستی! حکمت چیست که در آیات و روایات بر آن بسیار تأکید شده است؟ حکمت در لغت یعنی بازدارندگی که به تدریج معانی دیگری نیز پیدا کرده است. حکمت در نظر مفسران، مجموعه‌ای از معرفت، علم، اخلاق، تقوا، نور و هدایت است که انسان را از نافرمانی خدا بازمی‌دارد. بنابراین، حکمت هم جنبه نظری دارد که اعتقاد به معارف و مبانی دینی به ویژه خداشناسی است و هم جنبه عملی که همان اخلاق و ارزش‌های دینی و خمیرمایه تقواست. کسی که

ص: ۸۷

دارای مبانی اعتقادی محکم و استوار و ارزش‌های اخلاقی فراوان باشد، به او خیر کثیر عطا شده است.

عبارت بیست و سوم: نشانه دیگری برای عاقلان

یا هشام إن العقلاء ترکوا فضول الدنيا فکیف الذنوب و ترک الدنيا من الفضل و ترک الذنوب من الفرض؛

«ای هشام! عقلا فضول دنیا را رها نموده و خود را آلوده آن نکرده‌اند تا چه رسد به گناهان [که به طریق اولی از آن دوری جسته‌اند] و ترک فضول دنیا مستحب، اما ترک گناهان واجب است.»

منظور از دنیا در این روایت، نعمت‌های مادی است که به سه بخش تقسیم می‌شود:

* ضروریات که عمدتاً در پنج چیز خلاصه می‌گردد که هر کس در دنیا بدان‌ها نیاز دارد؛ مانند لباس، مسکن، غذا، همسر و کسب و کار؛

* رفاهیات، اموری است که اگر نباشد لطمه‌ای به زندگی انسان نمی‌زند، ولی وجود آن باعث آسایش بیش‌تر است؛

* فضول دنیا، آنچه اضافه بر ضروریات و رفاهیات باشد و غالباً جنبه هوس‌رانی دارد.

عبارت بیست و چهارم: نگاه عاقلان به دنیا و آخرت

یا هشام إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقة و نظر إلى الآخرة فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقة، فطلب بالمشقة أبقاهما؛

«ای هشام! انسان عاقل به دنیا و اهل آن نگاه کرده [و درباره آن‌ها اندیشیده] و ملاحظه کرده که جز با زحمت و مشقت به آن نمی‌رسد و به آخرت نیز نگاه کرده و دیده که آن هم جز با زحمت و مشقت، دست‌یافتنی نیست. او با تحمل

ص: ۸۸

این زحمت و مشقت به دنبال آنچه پایدار است (آخرت) می‌رود.»

عبارت بیست و پنجم: زاهدان دنیا و راغبان آخرت

یا هشام إن العقلاء زهدوا في الدنيا و رغبوا في الآخرة، لأنهم علموا أن الدنيا طالبة مطلوبة و الآخرة طالبة و مطلوبة، فمن طلب الآخرة طلبته الدنيا حتى يستوفى منها رزقه و من طلب الدنيا طلبته الآخرة فيأتيه الموت، فيفسد عليه دنياه و آخرته؛

«ای هشام! عاقلان در دنیا زهد پیشه کرده، به آخرت رغبت دارند؛ زیرا آن‌ها می‌دانند که دنیا انسان را می‌طلبد و انسان هم طالب دنیاست؛ همان‌گونه که آخرت انسان را می‌طلبد و انسان هم طالب آخرت است. پس هر کس طالب آخرت باشد، دنیا او را می‌طلبد تا روزی‌اش را کامل به او بدهد و کسی که طالب دنیا باشد، آخرت به طلب او می‌آید پس مرگش فرامی‌رسد و دنیا و آخرتش بر باد می‌رود.»

زهد و رغبت دو واژه ضد هم هستند. زهد به معنای بی‌اعتنایی و وابستگی نداشتن و رغبت به معنای دل‌دادگی و دل‌باختگی است. عاقلان، دل‌باخته دنیا و اسیر آن نیستند و زرق و برق دنیا آن‌ها را گرفتار نمی‌کند. در مقابل، به آخرت مایلند، یعنی وابسته و عاشق آخرتند.

درباره حقیقت زهد، بسیاری گرفتار اشتباه شده و آن را به معنای ترک امور دنیایی و چسبیدن به امور اخروی تفسیر کرده‌اند. در حالی که حضرت علی (ع) معنای حقیقی زهد را چنین بیان می‌فرماید:

تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده که می‌فرماید: «این به دلیل آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل‌بسته و شادمان نباشید». بنابراین، آن کس که غم گذشته را نمی‌خورد و برای آینده خوشحال نیست، هر دو جانب زهد را رعایت کرده است. ۶۲

ص: ۸۹

طبق این روایت، زهد به معنای ترک استفاده از صنایع و اختراعات و اکتشافات و ثروت و امکانات دنیا نیست؛ بلکه وابستگی نداشتن به دنیاست بدین معنا که اگر چیزی از دست رفت، بر آن تأسف نخوری و اگر نعمتی به تو رسید، دل‌بسته، خوش‌حال و مغرور نشوی.

عبارت بیست و ششم: فایده عقل کامل

یا هشام من أراد الغنی بلا مال و راحه القلب من الحسد و السلامه فی الدین فلیتضرع إلی الله عزوجل فی مسأله بأن یکمل عقله، فمن عقل قنع بما یکفیه و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا؛

«ای هشام! هر کس در پی بی‌نیازی بدون پشتوانه مالی و راحتی قلب از حسد و سلامت در دینش است، باید هنگام دعا به درگاه خداوند متعالی، از او بخواهد عقلش را کامل کند؛ زیرا عاقل به آنچه مورد نیازش باشد، قناعت می‌کند و کسی که به آنچه نیازش است قناعت کند، غنی می‌شود و کسی که به آنچه نیاز دارد قناعت نکند، هرگز توانگری را درک نخواهد کرد.»

عبارت بیست و هفتم: عامل استمرار هدایت

یا هشام إن الله حکى عن قوم صالحین: أنهم قالوا:

(رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ). ۶۳

حین علموا أن القلوب تزىغ و تعود إلی عماها و رداها. إنه لم یخف الله من لم یعقل عن الله و من لم یعقل عن الله لم یعقد قلبه علی معرفه ثابتة یبصرها و یجد حقیقتها فی قلبه و لا یكون أحد کذلک إلا من کان قوله لفعله مصدقا و سره لعلانیته موافقا، لأن الله تبارک اسمه لم یدل علی الباطن الخفی من العقل إلا بظاهر منه و ناطق عنه؛

ص: ۹۰

۶۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۳۹.

۶۳. آل عمران، آیه ۸.

«ای هشام! خداوند از جماعتی از صالحان در قرآن مجید نقل کرده که: [راسخان در علم می‌گویند:] پروردگارا! دل‌هایمان را بعد از آن‌که ما را هدایت کردی، [از راه حق] منحرف مگردان و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش! زیرا تو بخشنده‌ای؛ زیرا می‌دانستند که قلب‌های انسان‌ها [همیشه در یک حال نیست، بلکه در مسیر جاده زندگانی، اسیر شیاطین و هواهی نفس می‌گردد و] دچار انحراف می‌شود و به گمراهی بازمی‌گردد. بی‌شک کسی که از خداوند پروایی نداشته باشد، عقل ندارد و کسی که عقل ندارد، شناخت پایداری نخواهد داشت که آثار آن در قلبش آشکار شود و کسی به این مقام نمی‌رسد مگر این‌که گفتارش، اعمالش را تصدیق کند و درویشش، موافق برویش باشد؛ زیرا خداوند متعالی، اسرار درون را از طریق اوصاف برون هدایت می‌کند [و تا برون اصلاح نشود، درون اصلاح نخواهد شد]».

عبادت بیست و هشتم: برترین عبادت

یا هشام کان امیرالمؤمنین (ع) يقول: ما عبد الله بشيء أفضل من العقل؛

«ای هشام! حضرت امیرمؤمنان (ع) همواره می‌فرمود: "هیچ عبادتی بالاتر از عقل نیست"».

عقل در این روایت به معنای مصدری آن، یعنی تعقل و اندیشیدن است. بنابراین، معنای روایت چنین است: «همه عبادت‌ها خوب، اما بالاترین عبادت‌ها، اندیشیدن است». بلکه عبادات دیگر نیز با عقل و فکر، روح پیدا می‌کند و لذا اندیشیدن در نتایج امور دنیا و آخرت، بالاترین عبادت است.

سپس امام کاظم (ع) در ادامه می‌فرمایند:

وما تم عقل امرء حتی یکون فیه خصال شتی؛

عقل هیچ کس کامل نمی‌گردد مگر این‌که ویژگی‌های مختلفی در آن جمع شود.

ص: ۹۱

در ادامه به دوازده ویژگی اشاره می‌کنند که بعضی، از عوامل تقویت عقل و برخی دیگر، از حجاب‌های عقل محسوب می‌شود:

۱.

«الکفر و الشر منه مأمونان؛

عاقل کسی است که نه کفران می‌کند و نه مبدأ شرور است». کفر در این‌جا به معنای کفر اعتقادی نیست؛ چون شرّ به آن عطف شده و همان‌گونه که شرّ، به اعمال مربوط می‌شود، کفر هم کفر عملی است. بنابراین، عاقلان کفران نعمت نمی‌کنند و مبدأ شرور نیستند، ولی بی‌خردان مبدأ شرور و آفاتند.

۲.

«و الرشد و الخیر منه مأمولان؛

عاقل مبدأ خیر و برکت و رشد و احسان است».

۳.

«و فضل ماله مبذول؛

عاقل اموال اضافه‌اش را در راه خداوند احسان می‌کند».

۴.

«و فضل قوله مكفوف؛

از سخنان اضافه (فضول الكلام) خودداری می‌کند». غالب گناهان با زبان انجام می‌شود، لذا مراقبت از زبان بسیار مهم است.

۵.

«و نصيبه من الدنيا القوت؛

عاقل به مقدار نیاز از دنیا بهره می‌گیرد».

۶.

«لا يشبع من العلم دهره؛

تمام عمر از دانش سیر نمی‌شود».

۷.

«الذل أحب إليه مع الله من العز مع غيره؛

عاقل، با خدا بودن را [حتی] همراه با فقر و نداری، بر دارا بودن در کنار غیر خداوند ترجیح می‌دهد».

۸.

«و التواضع أحب إليه من الشرف؛

فروتنی برای عاقل، از اظهار شخصیت و ادعای شرافت کردن محبوب‌تر است».

۹.

«يستكثر قليل المعروف من غيره؛

کارهای نیک کم دیگران را عظیم می‌شمارد».

۱۰.

«و يستقل كثير المعروف من نفسه؛

کارهای شایسته زیاد خود را کم می‌شمارد». تا هم دچار غرور و تکبر نشود و هم از کار خیر بازنايستد.

۱۱.

«و یری الناس کلهم خیرا منه؛

عاقل همه مردم را بهتر از خود می‌داند». با

ص: ۹۲

این نگرش، دچار خوی ناپسند خودبتریبینی نمی‌شود.

۱۲.

«و أنه شرهم فی نفسه؛

خویشتن را در نظر خود از همه بدتر می‌پندارد». با این دید، به اصلاح خود می‌پردازد و در خودسازی می‌کوشد.

صفات دوازده‌گانه مذکور را در پنج عنوان می‌توان خلاصه کرد: مناعت طبع، سخاوت، عشق به علم، تواضع و همت عالی. این بخش از روایت، یک برنامه کامل عبادی برای سراسر زندگی است که در صورت عمل به آن، بسیاری از رذایل اخلاقی و جنایات و مظالم برجیده می‌شود.

عبارت بیست و نهم: عاقل دروغ نمی‌گوید

یا هشام إن العاقل لا یکذب و إن کان فیه هواه؛

«ای هشام! عاقل دروغ نمی‌گوید هرچند [برای منافعی که از طریق دروغ گفتن تأمین می‌شود] به آن تمایل داشته باشد».

از تعبیر روایت، استفاده می‌شود که حرمت دروغ از واضحات عقلیه است. دوم، هر سخن و هر عمل خلاف واقع، دروغ شمرده می‌شود؛ مثل کسی که در ظاهر اظهار ارادت می‌کند اما در واقع علاقه‌ای به شما ندارد. سوم، اهمیتی که در روایات به راستی و پرهیز از دروغ داده شده، در کم‌تر واجب و حرام دیگری دیده می‌شود. به راستی چرا صداقت این قدر مهم است که تمام پیامبران درباره آن سفارش کرده‌اند و دروغ این قدر مذمت شده است؟ در پاسخ باید گفت که گناهان دو دسته هستند: برخی از گناهان سرچشمه و مولد گناهان دیگرند و برخی چنین نیستند. شرب خمر از دسته اول است و آن را ام الفساد گویند. و در روایات دروغ بدتر از شراب دانسته شده است. ۶۴ گناهان زیادی از دروغ، سرچشمه می‌گیرد هم‌چون: تقلب، خیانت، کم‌فروشی، تدلیس، شهادت بر باطل،

قضاوت ناهق، کلاهبرداری، ایجاد اختلاف، چاپلوسی و گمراه ساختن از راه حق. عاقل می‌داند که جلب اعتماد عمومی، بزرگ‌ترین سرمایه انسان و دروغ از عوامل سلب اعتماد است.

عبارت سی‌ام: عقل، دین و شخصیت

امام کاظم (ع) در این جا، به چهار نکته مهم درباره عقل و عقلانیت اشاره کرده‌اند:

۱. رابطه دین و شخصیت

یا هشام لا دین لمن لا مروه له؛

«ای هشام! کسی که شخصیت ندارد، دین ندارد». واژه مروه در فارسی یعنی انصاف، اما در عربی برگرفته از " مرء "، به معنای شخصیت و انسانیت است.

۲. رابطه عقل و شخصیت

ولا مروه لمن لا عقل له؛

«و کسی که عقل ندارد شخصیت و انسانیت ندارد».

بدین ترتیب، انسان بی‌عقل، فاقد شخصیت است و انسان بی‌شخصیت دین ندارد.

۳. ارزشمندترین انسان‌ها

وإن أعظم الناس قدرا الذی لا یری الدنيا لنفسه خطرا؛

«و ارزشمندترین مردم کسی است که دنیا در نظرش اهمیتی نداشته باشد».

خطر در زبان عربی دو معنا دارد: نخست به معنای خطر یا خطرناک و دوم به معنای اهمیت و منزلت. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه رابطه‌ای بین ارزشمندترین انسان و بی‌ارزشی دنیا وجود دارد؟ پاسخ آن است که انسان باید

چیزی را دارای ارزش بداند که دوام داشته باشد. آیا دنیایی که بقایش فانی است، ارزش دل‌دادگی و دل‌بستگی دارد؟

۴. بهای انسان

أما إن أبدانکم لیس لها ثمن إلا الجنة فلا تبیعوها بغيرها؛

«آگاه باشید که برای شما بهایی جز بهشت نیست، خود را به کم‌تر از آن نفروشید».

عبارت سی و یکم:

بخش اول: نشانه‌های سه‌گانه عقل

یا هشام إن أمير المؤمنين (ع) كان يقول: إن من علامه العاقل أن يكون فيه ثلاث خصال: يجيب إذا سئل و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام و يشير بالرأى الذى يكون فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شئ فهو أحمق؛

«ای هشام! حضرت امیرمؤمنان (ع) همواره می‌فرمود: "از نشانه‌های عاقل این است که دارای سه ویژگی است: ۱. هنگامی که از او سؤالی می‌شود، جواب می‌دهد. ۲. زمانی که همگان از سخن گفتن عاجز می‌شوند، سخن می‌گوید. ۳. و هنگامی که مورد مشورت قرار می‌گیرد، نظریه‌ای می‌دهد که به صلاح مشورت‌کننده است. بنابراین، کسی که هیچ یک از ویژگی‌های سه‌گانه را نداشته باشد احمق است"».

طبق این روایت، عاقل سه نشانه دارد:

برای هر سؤالی پاسخی آماده دارد؛ یعنی در مسائل گوناگون مطالعه کرده و درباره امور مختلف اندیشه نموده، در نتیجه همواره آماده پاسخ دادن به سؤالات مختلف است.

حرف آخر را می‌زند. هنگامی که گروهی درباره مسأله‌ای مطالعه و بحث

ص: ۹۵

می‌کنند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند و سرگردانند، عاقل به کمک آن‌ها آمده، حرف آخر را می‌زند و همه را از سرگردانی خارج می‌کند.

در مقام مشورت، آنچه به صلاح مشورت‌کننده است، ابراز می‌کند و بهترین راه را به وی نشان می‌دهد. کسی که دارای این سه ویژگی باشد عاقل است. اما امکان ندارد کسی بدون مطالعه و بدون اندیشه در آیات قرآن، روایات معصومان (علیهم السلام)، سرگذشت پیشینیان و مسائل مختلفی که اطرافش می‌گذرد، واجد این صفات سه‌گانه باشد.

فلاسفه برای عقل دو شاخه قائل شده‌اند:

عقل نظری که شخص در مسائل فکری و عقیدتی دارای هوش کافی باشد؛

عقل عملی یعنی این‌که اهل تدبیر باشد. هنگامی که معضلی پیش می‌آید، مدبرانه وارد عمل شود و به نحو احسن مشکل را حل کند. خلاصه کلام آن‌که آنچه لازم است، معصومان (علیهم السلام) یادآور شده‌اند، مشکل از عمل نکردن ماست.

حضرت علی (ع) در پایان می‌فرماید:

اگر فردی هر سه نشانه را ندارد، دو نشانه را داشته باشد و اگر واجد دو نشانه نیست، حداقل یکی را داشته باشد؛ زیرا اگر هیچ یک از سه نشانه را نداشته باشد، از نعمت عقل بی‌بهره است.

بخش دوم: صفات صدرنشینیان

إن أمير المؤمنين (ع) قال: لا يجلس في صدر المجلس إلا رجل فيه هذه الخصال الثلاث أو واحد منهن، فمن لم يكن فيه شئ منهن فجلس فهو أحمق؛

«امیر مؤمنان (ع) فرمود: "هیچ کس صدرنشین مجلسی نمی‌شود مگر این‌که دارای صفات سه‌گانه (۱). قدرت پاسخ‌گویی به سؤالات؛ ۲. رها ساختن مردم از سرگردانی؛ ۳. مشاور خوب بودن) یا یکی از آن‌ها باشد؛ بنابراین، کسی که هیچ یک از آن ویژگی را نداشته باشد و در صدر مجلس بنشیند، احمق است"».

ص: ۹۶

ظاهر روایت، نشان می‌دهد که اصطلاح صدر مجلس به جلسات معمولی اختصاص ندارد، بلکه اعم از آن است و هر گونه مدیریت یا ریاستی را دربرمی‌گیرد و دارنده آن باید این صفات سه‌گانه یا حداقل یکی از آن‌ها را دارا باشد. حضرت امیر (ع) در پایان روایت، کسی را که بدون داشتن حتی یکی از صفات سه‌گانه، مسئولیتی را می‌پذیرد نادان می‌شمرد؛ زیرا هم مردم را بدبخت می‌نماید و هم خود را در دنیا بی‌آبرو و در آخرت رسوا می‌کند.

امام کاظم (ع) در ادامه، به روایتی از عموی بزرگوارشان استدلال می‌کنند:

وقال الحسن بن علی (عليهما السلام): إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها، قيل يابن رسول الله و من أهلها؟ قال: الذين قص الله في كتابه و ذكرهم، فقال:

(إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) ۶۵

قال: هم أولوالعقول؛

«حسن بن علی (عليهما السلام) فرمود: "هنگامی که حاجتی [مادی یا معنوی] دارید، آن را از اهلش مطالبه کنید". شخصی پرسید: "ای فرزند رسول خدا! اهلش چه کسانی هستند؟" فرمود: "کسانی که خداوند سرگذشت آن‌ها در قرآن مجید گفته و از آن‌ها یاد کرده است. آن‌جا که خدا فرموده: تنها صاحبان خرد متذکر می‌شوند." امام سپس فرمود: "منظور از اولوالالباب صاحبان خرد است"».

اسلام اهمیت زیادی برای عقل و مدیریت و شایستگی‌ها و تجربه‌ها، قائل شده است. یکی از مشکلات جوامع بشری، این است که پست‌ها بر اساس لیاقت‌ها تقسیم نمی‌شود، بلکه بر اساس رابطه‌ها، وابستگی‌ها و جناح‌بازی‌هاست که در صورت عمل به روایات معصومان (علیهم السلام)، این بخش از مشکلات مردم حل می‌شود.

بخش سوم: اندرزهای امام سجاد (ع)

امام کاظم (ع) در این بخش، به شش اندرز از امام سجاد (ع) اشاره می‌کنند که

ص: ۹۷

مجموعه‌ای از یک برنامه سعادت برای انسان است:

وقال علی بن الحسین (علیهما السلام): مجالسه الصالحین داعیه إلی الصلاح؛

«همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی دعوت می‌کند».

عکس این مطلب نیز صادق است؛ یعنی همنشینی با بدان انسان را به بدی و زشتی فرامی‌خواند.

«و آداب العلماء زیاده فی العقل؛

» [مطالعه] آداب و برنامه زندگی علما، موجب رشد عقل است».

دانشمندان جزء عقلا هستند و در نتیجه آداب و اخلاقشان هم عقلایی است. هنگامی که در آداب و اخلاق عقلایی دقت و مطالعه شود، عقل انسان رشد می‌کند. به همین دلیل، مطالعه سیره و زندگی‌نامه علما سفارش شده است.

«و طاعه و لاه العدل تمام العز؛

اطاعت از حاکمان عدل، موجب شکست‌ناپذیری است».

عزیز در لغت عرب، معانی مختلفی دارد؛ یکی از آن معانی همان عزت در مقابل ذلت است که در فارسی نیز به کار می‌رود. معنای دیگر شکست‌ناپذیری است؛ یعنی انسان به قدری نیرومند شود که هیچ دشمنی نتواند او را شکست دهد. این مطلب برای هر قوم و جمعیت، در سایه وحدت رخ می‌دهد.

واستثمار المال تمام المروه؛

» بهره‌گیری درست از اموال، نشانه شخصیت است».

بسیاری از مردم ثروت دارند، اما مدیریت اقتصادی ندارند و برعکس برخی با وجود نداشتن منابع فراوان، توانسته‌اند قله‌های اقتصاد را فتح کنند. این مدیریت اقتصادی، نشانه شخصیت انسان است.

وإرشاد المستشیر قضاء لحق النعمه؛

» و راهنمایی کردن کسی که طلب مشورت کرده، شکرانه نعمت عقل [و رأی صائب] است».

ص: ۹۸

به ما دستور داده شده که در مسائل مختلف مشورت کنیم. عقل انسان هر قدر هم قوی باشد، از مشورت بی‌نیاز نیست؛ چون در هر مغزی رأی و نظری است که امکان دارد در مغز دیگری نباشد و باعث می‌شود ضربات اشتباهات پایین بیاید. دیگر آن‌که سفارش شده اگر طرف مشورت قرار گرفتگی درست جواب بده؛ یعنی درست بیندیش و صحیح جواب بده که این کار، ادا کردن حق نعمت و رأی صائب است که خداوند عنایت فرموده. هر نعمتی شکرانه‌ای دارد و شکرانه نعمت عقل، راهنمایی دیگران در مقام مشورت است.

وکف الأذی من کمال العقل و فیه راحه البدن عاجلا و آجلا؛

» خودداری از آزار دیگران، نشانه کمال عقل و سبب راحتی بدن در دنیا و آخرت است».

علت این که آزار نرساندن به دیگران نشانه کمال عقل بیان شده، این است که اذیت دیگران دشمنی ایجاد می‌کند و دشمن را نباید کوچک شمرد، هرچند کوچک باشد؛ چون ممکن است زمانی ضربه‌ای بزند که نتوان کمر راست نمود.

عبارت سی و دوم: سفارش‌های پایانی

یا هشام إن العاقل لا يحدث من يخاف تكذيبه ولا يسأل من يخاف منعه ولا يعد ما لا يقدر عليه ولا يرجو ما يعنف برجائه ولا يقدم على ما يخاف فوته بالعجز عنه؛

«ای هشام! انسان عاقل حرفش را به کسی نمی‌گوید که می‌ترسد تکذیبش کند و از کسی که احتمال می‌دهد از او جواب منفی بشنود، تقاضای چیزی نمی‌کند و به چیزی که قدرت بر انجام دادن آن نداشته باشد، وعده نمی‌دهد و به چیزی که احتمال می‌دهد هرگز به آن نرسد، دل نمی‌بندد و برای کاری که می‌ترسد به آن نرسد و از انجام دادن آن عاجز باشد، اقدام نمی‌کند».

امام کاظم (ع) در این عبارت، پنج سفارش به هشام می‌کنند که در یک جمع‌بندی، همه آن‌ها به یک حقیقت باز می‌گردد: این که انسان دارای امکانات و

ص: ۹۹

نیروی محدودی است. جوانی، عمر، توان عقلی و جسمی وی محدودند؛ لذا نباید آن‌ها را بی‌دریغ هزینه کند، بلکه باید در جایی و به گونه‌ای هزینه نماید که به بازدهی اطمینان داشته باشد. امام کاظم (ع) در حقیقت، درس تدبیر در امور و عاقبت‌نگری داده‌اند و این که قبل از هر اقدام، درباره امور مختلف مطالعه و اندیشه نمایم و عاقبت و نتیجه را در نظر گرفته، سپس شروع به آن کار کنیم. برای نمونه، اختلاف سطح خردها یکی از نکات است. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «ما پیامبران مأموریم با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم».^{۶۶} علاوه بر این که سطح تفکر اشخاص در سنین مختلف تفاوت می‌کند، افراد با یک سن مشخص با توجه به موقعیت‌های گوناگون، دارای درک‌های متفاوتی هستند. همین مسأله، فلسفه اختلاف روایات در پاسخ به برخی از سؤالات یک‌سان را مشخص می‌سازد.

ص: ۱۰۰

امام کاظم (ع) از ولادت تا شهادت

حمیدرضا مطهری ۶۷

۶۶. کافی، ج ۱، کتاب العقل والجهل، حدیث ۱۵.

۶۷. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

اشاره

از آن جا که شناخت سیره و زمانه امام کاظم (ع) و چگونگی مواجهه آن حضرت با جریان‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی نیازمند آگاهی اجمالی با تاریخچه زندگانی آن حضرت می‌باشد، در نوشتار پیش رو برآنیم تا اطلاعات مختصری از دوران حیات آن امام همام در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دهیم تا پیش از مطالعه مجموعه حاضر نگاهی گذرا به زندگانی آن حضرت داشته باشند.

امام کاظم (ع) در سال ۱۲۸ قمری، در منطقه‌ای میان مکه و مدینه به نام «ابواء» به دنیا آمدند. ۶۸ این منطقه در مسیر «جُحفه»، در فاصله ۴۶ کیلومتری مدینه قرار داشت ۶۹ و قبر مطهر آمنه مادر رسول خدا (ص) نیز در آن جا بود. مادر حضرت «حُمَیْده» نام داشت ۷۰.

ص: ۱۰۱

که منابع به ملیت و نژاد او نیز اشاره کرده‌اند. برخی او را حُمَیْده بربریه، ۷۱ بعضی حمیده مغربیه ۷۲ و بعضی هم حمیده اندلسیه ۷۳ گفته‌اند. شاید بتوان وجه جمع بین این سه نظریه را قول یاقوت حموی دانست که مراد از مغرب را سرزمین افریقا و ماورای آن دانسته که شمال افریقا و ساکنان آن و اندلس را هم دربرمی‌گیرد. ۷۴

درباره جایگاه حمیده، کافی است به سخن و رفتار امام صادق (ع) درباره این بانوی گرامی توجه کنیم که درباره وی فرمودند:

«حمیده فی الدنیا محموده فی الاخره و مصفاه من الادناس.» ۷۵

۶۸. طبرسی، إعلام الوری، ج ۲، ص ۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۴۹؛ برقی، محاسن، ج ۲، ص ۱۹۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ص

۲۴۰؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ قمی، تاریخ قم، ص ۱۹۸؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۱۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۵.

۶۹. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۹.

۷۰. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۰.

۷۱. طبرسی، همان، ص ۴۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۳؛ ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۲۸۹.

۷۲. ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص ۷۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۵.

۷۳. ابن سهیل اسکافی، منتخب الانوار فی تاریخ الائمه الطهار، ص ۷۴؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۱۲.

۷۴. یاقوت حموی، همان، ج ۸، ص ۲۲۵.

۷۵. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۱۵؛ طبری، دلائل الامامه، ص ۱۴۷؛ ابن عنبه، همان، ص ۲۳۹؛ اربلی، همان، ج ۳، ص ۵، ص ۱۰؛ ابن صباغ مالکی،

الفصول المهمه، ج ۲، ص ۹۳۵.

نیز آن حضرت در پایان عمر شریف خود چند نفر را به عنوان وصی خود معرفی کردند که یکی از آنها حمیده بود. ۷۶
منصور دوانیقی بلافاصله بعد از شهادت امام صادق (ع) در پی شناسایی و قتل جانشین آن حضرت برآمد که با
دوراندیشی و ذکاوت ایشان در وصیت‌نامه روبه‌رو شد. امام پنج نفر را به عنوان وصی خود معرفی کرده بودند: منصور
(خلیفه عباسی)، محمد بن سلیمان (والی مدینه)، عبدالله بن جعفر (پسر امام صادق (ع)، حمیده (همسر امام) و موسی بن
جعفر (علیهما السلام) ۷۷

در سال‌های آغازین زندگانی امام کاظم (ع)، فرصت مناسبی در اختیار امامان شیعه قرار گرفت تا پایه‌های مکتب تشیع
را تثبیت کنند. دهه سوم قرن دوم، دورانی بود که در پی برافتادن امویان و روی کار آمدن عباسیان، فضای باز

ص: ۱۰۲

سیاسی در جامعه ایجاد شد. از طرفی قدرت امویان برافتاده و از طرف دیگر هنوز عباسیان تثبیت نشده بودند. لذا
فرصت کافی در اختیار امام صادق (ع) قرار گرفت تا با برپایی مجالس علمی، پایه‌های تشیع را مستحکم کنند.

امام کاظم (ع) در چنین فضایی، پرورش یافتند و بیست سال از حیات خود را در دوران امامت پدر بزرگوارشان
گذراندند و تحت راهنمایی و تربیت آن حضرت رشد کردند ایشان ضمن حضور در مجالس درس، مناظره‌ها و حلقه‌های
علمی پدر، از مکارم اخلاقی و زهد و دانش بی‌کران آن حضرت بهره بردند. ایشان در عصر پدر نیز در دانش، تواضع و
بخشنده‌گی، بی‌نظیر و زبان‌زد بودند. ۷۸

پس از شهادت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری، ۷۹ دوران امامت امام کاظم (ع) آغاز گردید که تا زمان شهادت آن
حضرت در سال (۱۸۳ ق) با چهار تن از خلفای عباسی هم‌زمان بود: منصور (۱۵۸ ۱۳۶ ق)، مهدی (۱۶۹ ۱۵۸ ق)،
هادی (۱۷۰ ۱۶۹ ق) و هارون (۱۹۳ ۱۷۰ ق).

خلفای هم‌عصر با امام کاظم (ع)

۱. منصور

ده سال از دوران امامت امام کاظم (ع) در عصر منصور عباسی گذشت. اگرچه او با امام کاظم (ع) درگیر نشد، این
بیش‌تر به رفتار امام و سیاست آن حضرت بازمی‌گشت. آن حضرت مراقب بودند و تقیه می‌کردند تا به ایشان سوءظن
نکنند؛ زیرا منصور سیاست خشن و سخت‌گیرانه‌ای با مخالفان به ویژه علویان داشت. امام کاظم (ع) نیز در این دوران به

۷۶. برای اطلاع بیشتر درباره مادر امام کاظم (ع) نک: ناهید طیبی، بانو حمیده مصفا، مادر امام کاظم (ع) در همین مجموعه.

۷۷. طبرسی، همان، ص ۵۴۲؛ کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۴۷.

۷۸. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۲۷.

۷۹. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۸۱؛ شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۱۸۰.

شدت زیر نظر بودند و جاسوسان خلیفه در مدینه رفت و آمدهای آن حضرت و یارانش را کنترل می‌کردند؛ به طوری که آن

ص: ۱۰۳

حضرت حتی یک بار مجبور شدند به غاری در یکی از روستاهای شام پناه ببرند. ۸۰ امام کاظم (ع) در تداوم سیاست تقیه، ضمن حفظ اسرار خود و یارانش، دستوره‌های خود را مخفیانه و با پیک‌های ویژه به وکلا و شیعیانش می‌رساندند. ۸۱

۲. مهدی عباسی

مهدی دومین خلیفه هم‌زمان با امام کاظم (ع) بود. حضرت تعاملات مختلفی با وی داشتند و به پرسش‌هایش پاسخ می‌دادند. ۸۲ در این دوران، فشار و سخت‌گیری بر علویان تا حدودی کاهش یافت و حضرت نیز با استفاده از فرصت پیش آمده، به سازمان‌دهی شیعیان و تقویت سازمان وکالت پرداختند. به همین سبب، مهدی دستور داد تا آن حضرت را دستگیر و روانه بغداد کنند. مهدی آن حضرت را به زندان انداخت ولی شب‌هنگام امام علی (ع) را در خواب دید که به وی فرمود: «آیا اگر در زمین به حکومت رسیدید می‌خواهید فساد برپا کنید و پیوند خویشاوندی‌تان را ببرید؟» مهدی در همان لحظه دستور داد آن حضرت را احضار کردند و پس از مذاکره با ایشان و اطمینان از این‌که امام کاظم (ع) قصد مخالفت با وی ندارند، آن حضرت را به مدینه بازگردانید. ۸۳ برخی از منابع، چنین داستانی را با اندکی تفاوت برای آن حضرت در عهد هارون ذکر کرده‌اند. ۸۴

مهدی عباسی بعد از پدرش، تلاش کرد به منظور تثبیت حکومت خود، اشتباهات پدر را جبران کند و ستمی را که بر افراد رفته و مالی را که از افراد گرفته شده بود جبران نماید. لذا اعلام کرد هر کس مظلومه‌ای دارد و به حقوق او

ص: ۱۰۴

تجاوز شده مراجعه کند. امام کاظم بر مهدی وارد شد و بیان نمود که مظلومه ما چرا نباید باز گردد؟ ایشان در پاسخ به پرسش مهدی از مظلومه اهل بیت (علیهم السلام)، سخن از فدک به میان آوردند و فرمودند: «مظلومه ما فدک است.» آن حضرت ضمن بیان حق ذی‌القربی فرمودند: پیامبر فدک را که بدون جنگ و خون‌ریزی به دست آمده و حق آن حضرت

۸۰. ابن شهر آشوب، همان، ج ۴، ص ۳۱۱.

۸۱. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۱۴.

۸۲. همان، ص ۱۰۴.

۸۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸.

۸۴. همان، ص ۳۰۹؛ کلینی، همان، ج ۳، ص ۳۸۴.

بود، به حضرت زهرا (علیها السلام) بخشیدند. مهدی گفت: «حدود آن را تعیین نماییدا!» فرمودند: یک حد آن کوه احد و حدی از آن عریش مصر و حد دیگر آن ساحل دریا و حد نهایی آن دومة الجندل است.» مهدی گفت: «این‌ها همه حدود فدک است!» فرمود: «آری همه این‌ها بدون درگیری به دست آمده است.» رنگ مهدی تغییر کرد و گفت: «این زیاد است در آن می‌نگرم.» ۸۵

۳. هادی عباسی

او سومین خلیفه دوران امامت حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) بود. اگرچه دوران حکومت او بسیار کوتاه بود، در همین مدت زمان کوتاه، یکی از حوادث تلخ جهان اسلام و تشیع رخ داد و آن شهادت یکی از نوادگان امام مجتبی (ع) به نام حسین بن علی (شهید فخر) بود. ۸۶

هادی که امام را در قیام شهید فخر مؤثر می‌دانست، در پی دستگیری و از بین بردن آن حضرت بود که علی بن یقطین این تصمیم هادی را به امام گزارش داد. آن حضرت پس از دیدن آن نامه، با تبسم اشعاری را خواندند که از مرگ هادی حکایت داشت؛ سپس دعایی خواندند پس از مدتی، خبر مرگ هادی به مدینه رسید ۸۷ و آن حضرت از شر او در امان ماندند.

ص: ۱۰۵

۴. هارون الرشید

او آخرین خلیفه هم‌زمان با امام کاظم (ع) بود. سیزده سال از دوران امامت حضرت (۱۸۳-۱۷۰ ق) در زمان او بود. بیش‌ترین محدودیت‌ها، برخوردها، زندان‌ها و سرانجام شهادت امام نیز در زمان همین خلیفه و به دستور او اتفاق افتاد.

هارون در آغاز حکومت خود، سیاست مدارا با مخالفان را در پیش گرفت. او تلاش کرد تا خشونت هادی را در برابر علویان با همراهی ایشان جبران کند. از این رو، ضمن ملایمت با آنان، استاندار مدینه را به سبب شکنجه علویان برکنار کرد. ۸۸ وی در اوایل حکومت خود چندان مزاحم امام کاظم (ع) و شیعیان نمی‌شد.

گزارش‌های متعددی درباره گفت‌گو و مناظره امام کاظم (ع) با هارون وجود دارد که از مهم‌ترین آن‌ها، بحث درباره نسبت علویان با رسول خدا (ص) و بیان حدود فدک بود. هارون حتی در دورانی که دشمنی با امام کاظم (ع) را علنی نکرده بود، به آن حضرت سخت‌گیری می‌کرد، چنان که وی در جواب یکی از اطرافیانش که پرسید: «چرا در تقسیم بیت‌المال به موسی بن جعفر (علیهما السلام) سهم کم‌تری اختصاص دادی؟» گفت: «اگر من آنچه تو می‌گویی به آن‌ها

۸۵. کلینی، همان، ج ۱، ص ۵۴۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۸.

۸۶. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۹۹.

۸۷. صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۹۴۵.

۸۸. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۳۵.

بدهم، چه تضمینی داری که فردا صد شمشیرزن از شیعیان و عموزادگان خود را همراه نداشته باشد. فقر و تنگ‌دستی آنان، سالم‌ترین راه است که حکومت را از تهدید محفوظ می‌دارد و مرا آسوده می‌کند.» ۸۹

سرانجام هارون به دلیل احساس خطر از جانب امام کاظم (ع) تصمیم گرفت تا آن حضرت را دستگیر کند. درباره علل دستگیری و زندانی شدن حضرت،

ص: ۱۰۶

عوامل مختلفی مانند سعایت برخی افراد، توطئه یحیی برمکی و رعایت نکردن تقیه از جانب برخی یاران امام و از همه مهم‌تر، ترس هارون از قدرت و نفوذ آن حضرت بیان کرده‌اند.

بر اساس برخی گزارش‌ها، یحیی برمکی برای گرفتار کردن امام، دست به توطئه زد. او در میان اقوام حضرت، علی بن اسماعیل را که فقیر بود یافت و با فرستادن کمک، او را به بغداد فراخواند. ۹۰ علی پیش از رفتن به بغداد نزد امام کاظم (ع) رفت تا از حضرت اجازه بگیرد؛ امام دستور دادند به او کمک مالی کنند و وعده دادند که قرض او را بپردازند و او را از مشارکت در خون خود بر حذر داشتند. ۹۱

او به بغداد رفت و در دیدار با هارون گفت: «گمان نمی‌کردم در یک سرزمین دو خلیفه باشد تا این‌که دیدم بر پسر عمویم به عنوان خلیفه سلام می‌کنند.» ۹۲ هارون تعجب کرد و به او کمک نمود و زمینه را برای دستگیری آن حضرت فراهم ساخت. ۹۳ در برخی گزارش‌ها به جای علی، محمد بن اسماعیل ذکر شده است ۹۴.

برخی منابع، رعایت نکردن تقیه توسط بعضی یاران امام را از علل دستگیری آن حضرت بیان کرده و مناظرات هشام بن حکم را یکی از علل بدبین شدن هارون به آن حضرت و حتی دستگیری ایشان دانسته‌اند. بر اساس این اخبار، این مناظره هم توطئه‌ای از جانب یحیی بن خالد برمکی بوده است. او با برنامه‌ای از پیش طراحی شده و برای بدنام کردن هشام، هارون را پشت پرده نشانده تا سخنان

۸۹. همان، ج ۳، ص ۴۷۲.

۹۰. صدوق، همان، ج ۱، ص ۶۹.

۹۱. کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۸۶.

۹۲. «قَالَ مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ». (نک: کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۸۶؛ صدوق، همان، ج ۱، ص ۷۳).

۹۳. همان.

۹۴. صدوق، همان، ج ۱، ص ۷۳؛ کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۸۵.

ص: ۱۰۷

او را بشنود. در یکی از مناظرات که هشام از فضایل امیرمؤمنان علی (ع) سخن می‌گفت، شخصی از هشام پرسید: «آیا علی بر حق است؟» گفت: «آری!» پرسید: «آیا اطاعت علی بن ابی طالب واجب بود؟» هشام گفت: «بلی!» پرسید: «اگر کسی که بعد از او دارای منصب امامت است، به خروج با شمشیر دستور دهد اطاعت می‌کنی؟» هشام گفت: «مرا دستور نمی‌دهد.» او پرسش را تکرار کرد تا این که گفت: «اگر مرا فرمان به قیام دهد، اطاعت می‌کنم.» هارون وقتی این پاسخ را شنید رنگش تغییر کرد و ناراحت شد و گفت: «به روشنی بیان کرد، اگرچه هشام فرار نمود و دستگیر نشد، اما برخی این مناظره او را از عوامل دستگیری حضرت بیان کرده‌اند. ۹۵»

یکی از مهم‌ترین دلایل دستگیری امام کاظم (ع) را می‌توان ترس خلیفه عباسی از آن حضرت دانست. سرچشمه این ترس را هم در داستان‌های مربوط به اصحاب همانند داستان هشام و هم در ادعاهای اهل بیت (علیهم السلام) می‌توان جست‌جو کرد؛ چنان‌که هارون روزی به حضرت پیشنهاد کرد حدود فدک را مشخص نماید تا آن را در اختیار ایشان قرار دهد و بر این کار اصرار کرد. حضرت فرمود: «اگر حدود آن را بگویم، آن را به من نمی‌دهی!» هارون قسم یاد کرد که آن را بدهد. امام حد اول آن را عدن، حد دوم آن را سمرقند و حد سوم آن را افریقا و حد چهارم آن را کنار دریای خزر و ارمنستان معرفی فرمودند. هارون در حالی که رنگ صورتش تغییر کرده بود گفت: «برای ما چیزی باقی نماند» و از آن حضرت خواست تا آن‌جا را ترک کند. امام فرمود: «به تو خبر دادم که اگر حدود آن را بگویم فدک را باز نمی‌گردانی؟» به گفته منابع، در پی این اتفاق هارون تصمیم بر قتل حضرت گرفت. ۹۶»

ص: ۱۰۸

هارون که به شدت از جانب حضرت احساس خطر می‌کرد، با برنامه‌ای از پیش طراحی شده برای دستگیری ایشان و به قصد عمره، راهی مکه شد و پس از آن به سوی مدینه رفت. وی در آن شهر، با استقبال امام کاظم (ع) و جمعی از بزرگان مدینه مواجه شد. هارون در مدینه، رو به سوی مرقد پیامبر عرض کرد: «ای رسول خدا! من از کاری که قصد آن کرده‌ام از شما پوزش می‌طلبم. می‌خواهم موسی بن جعفر را به زندان افکنم. او خواهان پراکندگی میان امت شما و ریختن خون ایشان است!» سپس دستور دستگیری امام را صادر کرد. به دستور او فضل بن ربیع، امام را هنگام نماز صبح در مسجدالنبی دستگیر نمود. ۹۷ امام کاظم (ع) پس از دستگیری خطاب به پیامبر عرض کردند:

«أَشْكُو إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَلْقَى

؛ از آنچه برای من اتفاق افتاد به شما ای رسول خدا شکایت می‌کنم.»

۹۵. کشی، رجال، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۶۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۹۲.

۹۶. ابن شهر آشوب، همان، ج ۴، ص ۳۲۰؛ مجلسی، همان، ج ۴۸، ص ۱۴۴؛ سبط ابن جوزی، همان، ص ۳۵۰.

۹۷. صدوق، همان، ج ۱، ص ۷۳.

برای معلوم نشدن مسیر حرکت امام، دو محمل از مدینه به حرکت درآمد: یکی به سمت بصره و دیگری به سوی کوفه رفت. مرکب حامل امام را به بصره بردند و به عیسی بن جعفر حاکم بصره تحویل دادند. ۹۸ از این زمان به بعد دوران زندان امام آغاز شد.

منابع از چهار زندان برای آن حضرت یاد کرده و زندانبان‌های آن حضرت را به ترتیب عیسی بن جعفر، فضل بن ربیع، فضل بن یحیی برمکی و سرانجام سندی بن شاهک ذکر کرده‌اند که فرد آخری آن حضرت را مسموم کرد و به شهادت رساند. ۹۹

امام در بصره، یک سال در زندان به سر بردند. زندانبان آن حضرت در این شهر عیسی بن جعفر بود که هارون از او خواست امام را از بین ببرد ولی وی

ص: ۱۰۹

نپذیرفت و پس از یک سال گفت: «اگر او را از من نگیری آزادش می‌کنم.» ۱۰۰ هارون که از عیسی ناامید شد، پس از مدتی حضرت را به فضل بن یحیی برمکی سپرد، اما او نیز حاضر نشد امام را به شهادت برساند. ۱۰۱ هارون که از این موضوع ناراحت بود، ۱۰۲ مسرور خادم را مأمور کرد تا حضرت را از فضل بن یحیی گرفته، به زندان سندی بن شاهک منتقل کند. یحیی برمکی که با شنیدن این خبر موقعیت خود و فرزندانش را در خطر می‌دید، تلاش کرد تا از ناراحتی هارون بکاهد. او با یک برنامه‌ریزی، زمینه شهادت امام را فراهم کرد. ۱۰۳

بدین ترتیب حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) به زندان سندی بن شاهک منتقل گردیدند و در آن جا به دستور هارون، مسموم شدند و در روز بیست و پنجم ماه رجب به شهادت رسیدند ۱۰۴ و بدن مطهر حضرت در قبرستان قریش بغداد به خاک سپرده شد. ۱۰۵ نقش انگشتر آن حضرت

۹۸. همان، ص ۸۵.

۹۹. برای اطلاع بیشتر از زندان‌ها و مدت زندانی بودن امام کاظم (ع) نک: علی اکبر ذاکری، محدودیت‌ها و زندان‌های موسی بن جعفر (ع)، در همین مجموعه.

۱۰۰. مجلسی، همان، ج ۴۸، ص ۲۳۳.

۱۰۱. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۴۷.

۱۰۲. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۴۰.

۱۰۳. همان، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ شیخ طوسی، غیبه، ص ۳۰.

۱۰۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۹؛ شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۴۲؛ ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۹۵۵.

۱۰۵. مجلسی، همان، ج ۴۸، ص ۲۳۴.

«حَسْبِيَ اللَّهُ، الْمَلِكُ لِيهِ وَحْدَهُ»

بود. ۱۰۷۱۰۶

مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۱۰۹

فرزندان امام کاظم (ع)

منابع درباره تعداد فرزندان امام کاظم (ع) اختلاف دارند و از سی تا شصت فرزند ذکر کرده‌اند. ۱۰۸ این اختلاف درباره تعداد پسران و دختران آن حضرت نیز وجود دارد

ص: ۱۱۰

و از شانزده تا بیست و پنج پسر و پانزده تا بیست و دو دختر برای ایشان یاد کرده‌اند.

جریان‌های فکری و سیاسی عصر امام کاظم (ع)

درباره جریان‌های فکری عصر امام کاظم (ع) باید گفت: این دوره وارث انحرافات بود که از دوران گذشته ناشی می‌شد؛ انحرافی که بعد از رحلت پیامبر و با کنار زدن خاندان نبوی از صحنه سیاسی - فرهنگی جهان اسلام آغاز گردید و عوامل دیگری هم چون جلوگیری از نقل، تدوین و نشر حدیث، نفوذ فرهنگ اهل کتاب و نشر اسرائیلیات و افکار و شبهات ملحدان، رسوخ دنیاطلبی و تفسیرهای انحرافی از اسلام، آن را شدت بخشید.

تلاش خلافت اموی و عباسی برای ایجاد فرقه‌های انحرافی برای دست‌یابی به مقاصد فرهنگی، باعث شد تا اختلافات و انحرافات عقیدتی، فکری و فرهنگی در جهان اسلام بیش‌تر گردد. امام کاظم (ع) در چنین دوره‌ای به امامت رسیدند؛ دوره‌ای که اندیشه‌های التقاطی و مادی و جریان‌های فکری همانند مرجئه، قدریه، معتزله، خوارج و زیدیه، در جامعه اسلامی رواج داشت. ۱۰۹ در حالی که حتی جامعه شیعه نیز دچار آشفتگی و سرگشتگی شده، اختلاف درباره جانشینی امام صادق (ع)، تشیع را تهدید می‌کرد. از طرفی عباسیان هم برای خارج کردن علویان، با شیوه‌های مختلف از جمله

۱۰۶. أعيان الشيعة، ج ۲، ص: ۵

۱۰۷ همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام (۱۳۹۲: قم)، مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام کاظم علیه السلام، ۲ جلد، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۲ ه.ش.

۱۰۸. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۴۴؛ طبرسی، همان، ج ۲، ص ۳۶؛ ابن شهر آشوب، همان، ج ۴، ص ۳۴۹؛ ابن عنبه، همان، ص ۲۴۰؛ سبط ابن جوزی، همان، ص ۳۱۴. برای اطلاع از تعداد فرزندان و اقوال مختلف در این باره نک: مرضیه سادات هاشمی، بررسی تاریخی و آماری فرزندان امام کاظم (ع) و احمد خامه‌پار، فرزندان امام موسی کاظم (ع) در همین مجموعه.

۱۰۹. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۱۳.

سخت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، آن‌ها را زیر فشار قرار داده بودند که همین، شکل‌گیری حرکت‌های علوی ضد عباسی را باعث گشته بود.

قیام‌های علویان در عصر امام کاظم (ع)

علویان به ویژه نوادگان امام مجتبی (ع) که از آغاز خلافت عباسیان با آنان به ستیز

ص: ۱۱۱

برخاسته بودند، در عصر امام کاظم (ع) نیز حرکت‌ها و قیام‌هایی را علیه آنان انجام دادند از جمله قیام حسین بن علی (شهید فخر)، قیام یحیی بن عبدالله و برادرش ادریس بن عبدالله که هر سه در یک زمان و مکان آغاز شد و در مناطق و زمان‌های مختلف ادامه یافت.

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (علیهم السلام) (شهید فخر)، رهبر قیام، از رجال برجسته و با فضیلت بنی‌هاشم و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن بود. پدر و مادر او افرادی زاهد و با تقوا و به زوج صالح مشهور بودند و خود او هم از فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی برجسته‌ای چون سخاوت، شجاعت، شهامت، عبادت، زهد و پاکدامنی برخوردار بود. او که از کودکی، ستم خلفای عباسی بر مردم، به ویژه علویان و شیعیان را می‌دید، در سال ۱۶۹ قمری پرچم قیام علیه هادی عباسی برافراشت. او درسحرگاه روز سیزدهم ذی‌قعدة، حرکت خود را آغاز کرد و مسجد نبوی را مرکز حرکت خود قرار داد. بعضی از مردم مدینه با او بیعت کردند و عده‌ای از شیعیان مناطق دیگر هم به او پیوستند و ضمن بیان وضعیت دشوار علویان، با او بیعت نموده و وعده کردند که در موسم حج آینده قیام کنند. ۱۱۰

گزارش این ملاقات به گوش والی مدینه «عبدالعزیز عمری» رسید. او سخت برآشفته و در صدد مقابله با آنان برآمد. انقلابیون از علویان و غیرعلویان درحالی که شعار احداحد سر می‌دادند، وارد مسجد پیامبر (ص) شدند و مؤذن را وادار کردند که در اذان خویش «حی علی خیرالعمل» را بیفزاید. حاکم با شنیدن صدای اذان، احساس خطر کرد و گریخت و در محل امنی پنهان شد. حسین نماز را با مردم خواند و پس از نماز خطبه‌ای ایراد کرد. او ضمن معرفی خود، مردم را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و رضای آل محمد (ص) دعوت کرد و به

ص: ۱۱۲

استثنای عده معدودی، همه حاضران با او بیعت کردند. حسین پس از تسخیر مدینه، همراه یاران خود که حدود سیصد مرد مسلح می‌شدند، در چهاردهم ذی‌قعدة سال ۱۶۹ قمری، رهسپار مکه شد تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، دامنه نهضت را گسترش دهد. هادی عباسی پس از شنیدن خبر حرکت حسین، به شدت نگران شد و در نامه‌ای به سلیمان بن ابی جعفر که از طرف او سرپرست حجاج بود، دستور داد تا فرزندش محمد بن سلیمان را مأمور سرکوبی این

نهضت کند. محمد با تعدادی نیروی مسلح، آماده نبرد شد؛ در حالی که حسین آمادگی برای جنگیدن نداشت و با شنیدن این خبر با یاران و بستگان خود آماده حرکت شد. سپاه عباسیان در این نبرد به حدود چهار هزار سوار می‌رسیدند و فرماندهی آن‌ها به عهده موسی بن عیسی پسرعموی خلیفه بود. ۱۱۱ این دو سپاه در نزدیکی مکه در محلی به نام فح با یکدیگر برخورد کردند و در نبردی نابرابر، حسین و عده زیادی از یاران او به شهادت رسیدند و بقیه آنان اسیر یا پراکنده شدند. ۱۱۲ دو تن از رهبران علوی از این واقعه نجات یافتند: یکی ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن (علیهم السلام) که به شمال آفریقا رفت و دیگری برادرش یحیی که به سوی سرزمین دیلم در شمال ایران گریخت. هادی عباسی دستور داد تا اسیران را گردن زدند و بدنشان را در «باب‌الجسر» به دار آویختند. ۱۱۳ علویان این فاجعه را پس از حادثه کربلا، غمبارترین حادثه تاریخ به شمار آوردند و در سوگ شهیدان آن قیام مرثیه‌سرایبی کردند. ۱۱۴ امام جواد (ع) آن را به واقعه غمبار عاشورا تشبیه کردند و فرمودند: «بعد از کشتار کربلا، کشتاری بزرگ‌تر از فح برای ما اهل بیت نبود.» ۱۱۵ امام کاظم (ع) وقتی چشمانشان به سر بریده حسین بن علی افتاد، با حالتی متأثر از

ص: ۱۱۳

ایشان تجلیل کردند و فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون! او از میان ما رفت در حالی که مسلمانی شایسته بود. روزها را روزه می‌گرفت و برنامه او امر به معروف و نهی از منکر بود.. همانند او در خاندانش یافت نمی‌شود.» ۱۱۶ هادی عباسی این قیام را تحت تأثیر امام کاظم (ع) می‌دانست و بر آن بود تا امام را به شهادت برساند که فرصت نیافت.

امام کاظم (ع) و سازمان وکالت

سازمان وکالت، به تشکیلاتی اطلاق می‌شود که امامان شیعه برای انجام دادن یک سلسله وظایف خاص در میان شیعیان از عصر امام صادق (ع) به بعد پدید آوردند. در نیمه دوم دوران حضور ائمه یعنی از عصر امام صادق (ع) بدین سو، امامان معصوم که پس از حادثه خونبار کربلا کم‌تر به آنان توجه می‌شد با عملکرد مدبرانه خود، شیعه را در مسیر رشد و ترقی قرار دادند، به گونه‌ای که با وجود فشارهای فزاینده اموی و عباسی بر شیعیان و امامان معصوم، نهال نوپای تشیع به درختی تناور تبدیل شد. یکی از مهم‌ترین ابزار معصومان در این راه، بهره‌گیری از وکلا و نمایندگان در مناطق مختلف به ویژه نواحی شیعه‌نشین بود؛ نمایندگان که به‌طور سازمان‌یافته و نظام‌مند در پی دستیابی به هدفی مشترک بودند.

۱۱۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۸.

۱۱۲. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۶؛

۱۱۳. اصفهانی، همان، ص ۳۰۲.

۱۱۴. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۷.

۱۱۵. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

۱۱۶. همان، ص ۴۳۶.

این سازمان که به ظاهر برای جمع‌آوری و تحویل وجوه شرعی هم‌چون خمس، زکات، نذرها و همین‌طور هدایای شیعیان به ائمه فعالیت می‌کرد، وظایف دیگری مانند ارتباط میان امام و شیعیان، ارسال نامه و درخواست‌های شیعیان به محضر امام و بازگرداندن پاسخ آن‌ها، تبیین مسائل علمی و راهنمایی شیعیان و رفع اختلافات و منازعات آنان را بر عهده داشت. امام معصوم در رأس این سازمان و وکیلان نواحی مختلف در بدنه آن قرار داشتند. امام کاظم (ع) برای

ص: ۱۱۴

تقویت و نهادینه‌سازی سازمان وکالت و بهره‌برداری بیش‌تر و بهتر از آن، ضمن معرفی وکیلان خود در نواحی مختلف، شیعیان را به آن‌ها ارجاع می‌دادند.

ارتباط وکلا با امام کاظم (ع) به گونه‌های مختلفی صورت می‌گرفت. این ارتباط، اگر خطری امام و شیعیان را تهدید نمی‌کرد، به صورت مستقیم بود؛ چنان‌که برخی خراسانیان که به قصد تحویل اموال شرعی و نامه‌های شیعیان آن سامان، به مدینه رفته بودند، پس از اطلاع از شهادت امام صادق (ع)، با امام کاظم (ع) دیدار کردند و آنچه را همراه آورده بودند، به آن حضرت تحویل دادند. ۱۱۷ اما در صورتی که خطری متوجه شیعیان و وکیلان بود، این ارتباط از طریق مکاتبه و فرستادن پیک صورت می‌گرفت. این شیوه ارتباط، یکی از راهکارهای امام کاظم (ع) برای حفظ شیعیان و تأمین امنیت وکیلان در فضای رعب‌آلود عصر عباسیان بود؛ چنان‌که حضرت با فرستاده‌های علی بن یقطین در خارج مدینه دیدار نمودند و پس از گرفتن اموال و نامه‌ها، آنان را از ورود به مدینه منع فرمودند. امام کاظم (ع) در این جهت، از قبول مستقیم اموال از شیعیان پرهیز می‌کردند و آنان را به وکلا ارجاع می‌دادند. این روش در دوران زندانی بودن امام کاربرد فراوانی داشت و آن حضرت بدین وسیله با شیعیان و وکلا در تماس بودند. ۱۱۸ وکلای حضرت در مناطق مختلف مثل کوفه، ۱۱۹ بغداد، ۱۲۰ مدینه، ۱۲۱ مصر ۱۲۲ و اهواز ۱۲۳ حضور داشتند.

ص: ۱۱۵

۱۱۷. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۳۱.

۱۱۸. برای اطلاع بیش‌تر از چگونگی شکل‌گیری، کارکردها و نیز ارتباط امام کاظم (ع) با آن‌ها نک: محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه و همو، امام کاظم (ع) و سازمان وکالت، در همین مجموعه.

۱۱۹. رجال کشی، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.

۱۲۰. رجال نجاشی، ص ۲۲۹.

۱۲۱. همان، ص ۳۱۱.

۱۲۲. رجال کشی، ص ۵۹۸، ح ۱۱۲۰.

۱۲۳. همان، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

١. ابن شهر آشوب سروي مازندراني، رشيدالدين محمدبن علي، مناقب آل ابي طالب، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٥.
 ٢. ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، تحقيق سامي الغريزي، قم: دارالحديث، للطباعة و النشر، ١٤٢٢.
 ٣. ابن خلكان، احمدبن محمد، وفيات الأعيان، تحقيق احسان عباس، بيروت: دارالتقافة، بي تا.
 ٤. ابن عنبه، احمدبن علي، عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، تحقيق محمدحسن آل طالقاني، نجف: الحيدريه، ١٣٨٠.
 ٥. ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبين، تحقيق كاظم المظفر، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥.
 ٦. اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، چاپ اول: قم: رضى، ١٤٢١ ق.
 ٧. اسكافي، محمدبن همام بن سهيل، منتخب الانوار في تاريخ الأئمة الاطهار، تحقيق مؤسسه الامام الهادي، قم: مؤسسه الامام الهادي، ١٤٢٠.
 ٨. اصفهاني، ابوالفرج علي بن حسين (م ٣٥٦ ق.)، مقاتل الطالبين، قم: انتشارات رضى، بي تا.
 ٩. امين، سيدمحسن، اعيان الشيعة، تحقيق: سيدحسن أمين، بيروت: دارالتعارف، بي تا.
 ١٠. جباري، محمدرضا، سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، قم: مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني، ١٣٨٢.
- ص: ١١٦
١١. سبط ابن جوزي، يوسف بن فرغلي بن عبدالله بغدادى، تذكرة الخواص، قم: منشورات رضى، ١٤١٨.
 ١٢. شافعي، محمد بن طلحه، مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، بيروت: مؤسسة البلاغ، ١٤١٩.
 ١٣. صدوق، محمدبن علي ابن بابويه قمى، امالى، چاپ ششم، تهران: كتابچى، ١٣٧٦ ش.
 ١٤. صدوق، ابوجعفر محمدبن علي بن بابويه قمى، عيون أخبار الرضا (ع)، نجف: مطبعة الحيدرية، ١٣٩٠ ق.
 ١٥. طبرسى، فضل بن حسن، إعلام الورى بأعلام الهدى، چاپ اول، قم: آل البيت، ١٤١٧ ق.
 ١٦. طبرى، محمد بن جرير، دلائل الامامة، تحقيق قسم الدراسات الاسلاميه، قم: مؤسسه البعثة، ١٤١٣.
 ١٧. طوسى، ابوجعفر محمدبن حسن، كتاب الغيبة، چاپ اول، قم: دارالمعارف الاسلاميه، ١٤١١ ق.
 ١٨. طوسى، محمدبن حسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، تهران: دارالكتب الإسلاميه، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

۱۹. طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الأحكام، تحقیق سیدحسن موسوی خراسان، چاپ دوم، نجف: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق.

۲۰. کشی، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال کشی، انتخاب و تلخیص شیخ طوسی با نام «اختیار معرفه الرجال»، تصحیح حسن مصطفوی؛ مشهد: بی‌نا، ۱۳۴۸ ش.

۲۱. کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب، کافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.

۲۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳ ش.

ص: ۱۱۷

۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (م ۳۴۵ ق)، مروج الذهب، دارالمعرفه، بیروت: انتشارات هجرت، تنظیم فهارس از یوسف اسعد داغر، قم، بی‌تا.

۲۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵.

۲۵. یعقوبی ابن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، بی‌تا. ۱۲۴

ص: ۱۱۸